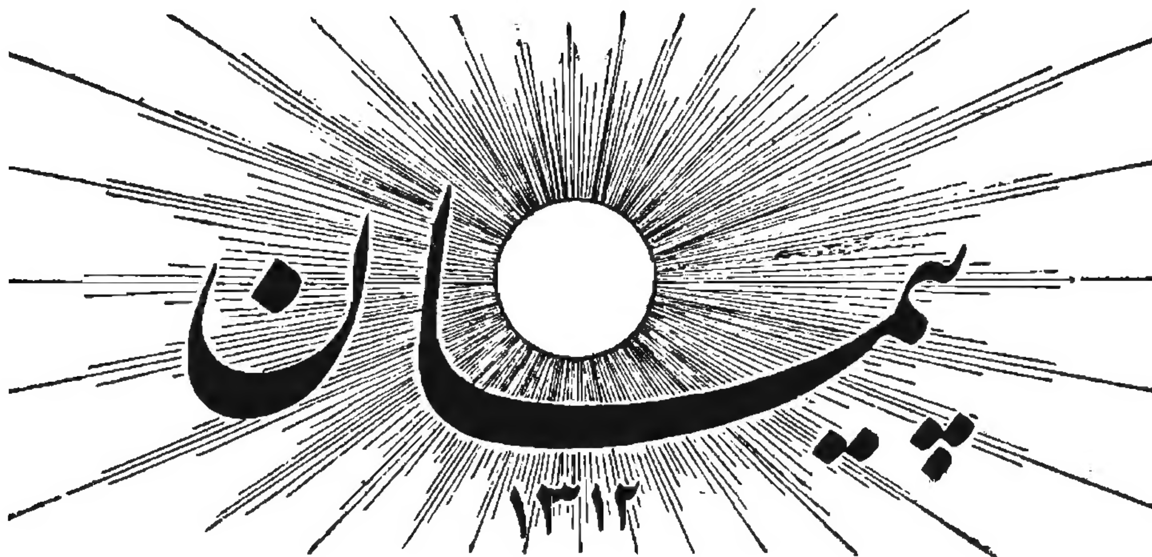

پیمان
پیمان سال هفتم
شماره سوم



سال هفتم　　شهریورماه ۱۳۲۰　　شماره سوم

دارنده

کسروی تبریزی

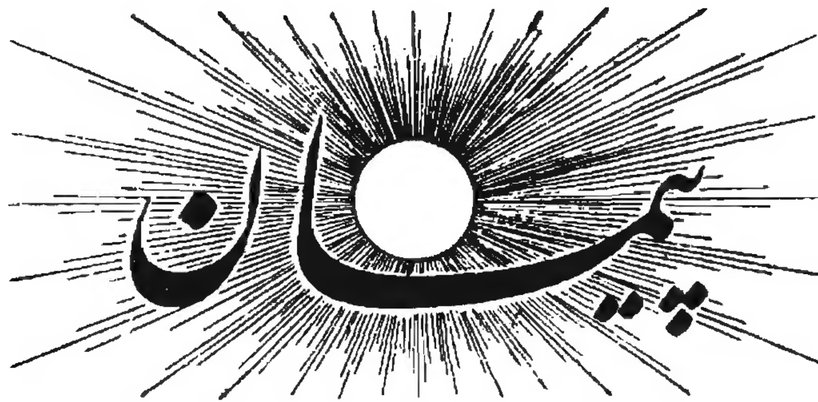
فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده است

پوزش

این شماره درنتیجهٔ سفر دارندهٔ مهنامه بدیر افتاد و درشمار های آینده این را جبران خواهیم کرد . شماره چهارم بزودی آغاز شده و بانجام رسانیده خواهد شد .

- ۲ -

رشته تاریخ هجده ساله در این شماره بریده شد و پیکره نیز بچاپ نرسید . از شماره آینده تاریخ دنبال شده و گذشته از تاریخ در برخی شماره ها در متن مهنامه هم پیکره خواهیم آورد .



سال هفتم   شهریورماه ۱۳۲۰   شماره سوم

یك نادانی زشتی

بسیار نا ستوده است که کسانی بنشینند و بی هیچ مایه ای به گفتگو از دیگران پردازند . ناستوده تر از آن اینست که گرایشی از خود باینسو یا آنسو نمایند .

یکمردم باخردبایدهمیشه دراندیشه خود باشند وازپیش آمدهای جهان پند آموخته در کار خود آزموده تر گردند. پرداختن بداستان دیگران جز یك کار بیهوده ای نتواند بود

این جنگهاو کشتارهاخود نتیجه‌ای‌را دربرنخواهدداشت. دولتهای جنگجوچون‌برای‌یکخواست‌ارجداری‌نمیجنگندبسودی‌از کوششهای خودنخواهند رسیدرتنها نتیجه نیکی که ازاینهمه کشتارها وویرانیها بدست خواهد آمد آنست که جهانیان گمراهی خود را نیك در یابند و این ، زمینه برای پیشرفت کوششهای ما آماده خواهد گردانید



چه می باید کرد؟ ..

- ۲ -

۲ـ سرچشمه کار های آدمی مغزاوست

گفتیم : یك توده باید خود نیك باشند تا پیش روند و از پریشانی و گرفتاری رها گردند ، و نیکی یك توده جز با نیکی یکایك مردم آن نباشد . کنون ببینیم یکایك مردم چگونه نیك شوند و راه آن چیست ؟ ..

برای این باید نخست بدیها را شناخت . بدیها چیست ؟ .. باید دانست بدیهای آدمیان در سه رشته است :

۱ـ ندانستن معنی جهان و زندگی ونشناختن راستیها .

۲ـ ناتوانی روانها وخردها

۳ـ بدی خویها

بدیها اینهاست ، و کسانیکه میخواهند نیك باشند باید از همهٔ اینها دور گردند . گام نخست نیکی پیراستگی از بدیهاست .

ماازیکایك اینها سخن خواهیم راند . نخست میباید دانستاینها

هرسه بهم بسته است وهرسه از يك سر چشمه باشد . درچاره نیز باید بهر سه دریکجا کوشید .

چگونه اینها بهم بسته است وهرسه از يك سرچشمه باشد ؟.. و آنگاه چگونه توان باینها چاره کرد و راهش چیست ؟..

برای این، باید بیاد آورد سخنانی را که در بارهٔ گوهر آدمی و دو نهادی آن نوشته ایم ومن اینك کوتاه شدهٔ آنرا در اینجامیآورم :

۱ـ آدمی دارای دو نهاد است : نهاد تن وجان و نهاد روان ، این دو نهاد اگرچه یکی گردیده و بهم پیوسته ولی‌ازهم جداست‌وهریکی از آنها خیمها ودریافتهای‌دیگری میدارد .

از نهاد تن وجان ، آدمی همجنس دیگر جانداران است، وچنانکه فیلسوفان گفته اند ، سر چشمهٔ همه کار هایش « خود خواهی » یا (حب الذات) میباشد . هر کسی تنها خود را میخواهد وهمه چیز را برای خود میخواهد . از این نهاد، آدمی دارای خیمهای ناستوده از ، رشك ، خشم ، ستمگری ، هوس ، خود خواهی ، برتری فروشی ومانند اینهاست .

ولی ازنهاد روان ، والاترین آفریدگانست و سر چشمهٔ همه‌کار هایش غمخواری با مردم ، وجانفشانی ، ونیکخواهی، و آبادی دوستی وراستی پژوهی میباشد (که آخشیج خودخواهی یاحب الذات‌است): ازاین نهاد، آدمی دارای‌خرد ، فهم، اندیشه ، شرم ، ومانند اینهاست .

۲ـ این دو نهاد که آخشیج یکدیگر است همیشه بـا هم در کشاکش است ، و همچون دو کفه ترازو ، همینکه یکی بالا رفت آن دیگری پایین خواهد افتاد .

۳۰ ـ نهاد تن و جان چیره تر است ، و از اینرو هر آدمی اگر بحال خودماند ، واورا آموزگاری یا فرهیختاری نباشد این نهادچیرگی نماید ، وخیمهای ناستوده آز وخشم و کینه و رشك وخود خواهی و مانند اینها نیرو گیرد .

اینست برخی از گفته های ما در بارهٔ گوهر آدمی . از اینها پیداست که آدمی چون روانش نیرومند باشد خرد وفهم و اندیشه اش نیز نیرومند خواهد بود ، و خیمهای ستوده غمخواری ونیکخواهی و مانند اینها که از آن نهاد روانیست چیرگی نموده ، و خیمهای ناستوده خود خواهی وآز ورشك ومانند اینها که ازان نهاد جانیست ناتوان خواهد گردید .

اینها همه نتیجهٔ نیرومندی روانست . اما نیرو مندی روان ، آن نیز ، بیش ازهمه نتیجهٔ دانستن‌معنی درست جهان و زندگانی وپی‌بردن بگوهر آدمیگری وآشنا گردیدن با راستیهاست .

این‌یك جستار بسیار ارجداری است که یك توده یا یك گروهی ازمردم چگونه نیك گردند یا بد شوند ؟ . . کمتر کسانی اینرا دانند و انبوه مردم ازآن نا آگاهند .

درهمین زمان ما ، باهمه پیشرفت دانشها وفزونی آگاهیها ، چون بیازمایید ، در این زمینه لغزشها ونا آگاهیهای فراوان در اندیشه ها یابید . درهمان زمینه خیمها ، بیشتر کسان ازسرچشمه و انگیزهٔ آنها نا آگاهند وبهم بستگی را که میانه آنها با نیرومندی روانها ودانسته بودن راستیهاست نمیشناسند .

بارها میبینیم فلان نویسنده گفتاری نوشته ومثلا دروغگویی را

بسیار نکوهیده : « دروغگو دشمن خداست ، دروغگو در دوجهان رو سیاه است ... » میگوییم : « چسودی از این تواند بود ؟ ! . مگر دروغ گویان بدی‌دروغ را نمیدانند ؟ !..» میگویند : «پس چه بنویسیم ؟ !.. جز نکوهش چکار میتوان کرد ؟!.. »

نیز بارها می بینیم کسانی بگفتار هایی که‌ما در زمینهٔ شناخته شدن معنی جهان و زندگانی، و برای نبرد با پندار های بیهوده و گمراهیهای گوناگون مینویسیم، ایراد گرفته میگویند : « اینها بس است . اندکی هم از اخلاق بنویسید». اینها نمونهٔ خامیها و ناآگاهیها است .

ازآنسوی دسته انبوهی بدیها را از نهاد آدمی میشناسند وآنرا چاره پذیر نمیدانند . میگویند : چیزیکه در نهاد کسیست چگونه دیگر گردد ؟ ! . . و باین گفته خود دلیل می آورند نیکی ناپذیری جانوران را .

ما باینها پاسخ داده میگوییم : آدمی نیکی وبدی هر دو را در نهاد خود میدارد . چیزیکه هست گاهی آن نیرومند شود و نیکیها نمودار گردد وگاهی‌این چیرگی کند وبدیها رخ نماید، داستان‌آدمی با دونهاد جان و روان داستان شهریست که در آن دو تن بفرمانروایی کوشند ـ یکی نیکوکار که هرزمان دست یابد بآبادی شهر وآسایش مردم کوشد و دیگری بدکردار که هرگاه چیره شود بآزار مردم و ویرانی شهر پردازد .

سرچشمهٔ کارهای آدمی مغز اوست و در مغز نیز بیش از همه دانسته‌ها وآموخته ها کارگرباشد . چنین انگارید یکتن یا یکدسته

در بیابان میزیند و کسی بآنان چیزی نمیآموزد و دربارهٔ جهان و زندگانی آگاهیهای سودمندی بآنان نمیرسد · در چنین کسانی روانها وخردها ناتوان ونهاد تن وجان بسیار زورمند باشد وخویهای ناستود از آز ورشک وستم وخودخواهی توانا باشد . با اینهمه از برخیخیم های نیك و از دریافتهای سادهٔ خدا دادی بیکبار بی بهره نباشند .

بدتر ازاینان کسانی باشند که بجای راهنمایان وآموزگاران، دچاریکدسته فریبندگان وبدآموزان گردند. دراینان ناتوانی روانها وخردها بیشتر باشد وازخیمهای نیك ودریافتهای خدادادی بهرهٔبسیار کم دارند .

بدتر از اینان کسانی باشند که دچار چند دسته فریبندگان گردند و گرفتار چندگونه بدآموزیها و گمراهی ها باشند و درنتیجه اینها ناتوانی روانها و خرد ها بیش ازاندازه شده وبسیاری از نیروهای مغزیشان، از فهم و دریافت و اندیشه، ازکار افتد .

امروز این سستی خردها وکوتاهی اندیشه ها وپستی خیمهاکهما از برخی کسان میبینیم ، اگر جستجو کنیم انگیزه همه ، آندانستهها وآموخته هاست که درمغز های ایشانست . مثلا در اینهنگام که جهانیان توده توده گردیده وباهمدیگر برسر زندگی نبرد میکنند. مااگر کسانی راپیداکنیم که بی پروایی ازخود مینمایند، و چونسخن ازنگهداری کشور ومیهن دوستی بمیان میآید رو میگردانند ازحال آنان در شگفتخواهیم بود . اینان چرا در بند زندگانی نیستند ؟ !.. چرا اندیشه آینده نمیکنند ؟ !..

اگر جستجو کنیم خواهیم دید از آغاز جوانی بایك رشته بد آموزیهایی دچار بوده وچنین یاد گرفتهاند : « خدا اینجهان را دشمن میدارد هرکسی میخواهد خدا را خشنود گرداند باید باینجهان بیپروایی

کند وهمیشه در اندیشه آن جهان باشد ... » این بدآموزیها با تنبلی وهوس آسایش دوستی که درنهادشان بوده ساز گار افتاده ، ودر دلهاشان جایگیر گردیده وهمین روانها وخرد های ایشان را هرچه سست تر و و ناتوان‌تر گردانیده . نتیجه آن بدآموزی هاست که بدینسان نمودار میگردد .

اینان نه آنست که جان خود را دوست نمیدارند ونگهداری‌آن را نمیخواهند . چنان گمانی در میان نیست. آنان جان خود را بیشتر دوست میدارند و اگر در نتیجه همین بی پرواییها کشور را گرفتاری پیش‌آید و آنان هم بیك گزندی یازیانی دچار گردند بیشتر از دیگران بیتابی نمایند . چیزیکه هست در سایه نا توانی روانها و خرد ها این نمیتوانند که از پیش گزند هایی راکه بیم آنها میرود در یابند وبهم دستی دیگران یك راهی برای نگهداری خود بیندیشند . درست مانند کودکانند که تاگزند یازیانی نزدیك نگردد آنرا در نیابند واگر کسی بآنان بگوید پروا ننمایند . مثلا اگر در یکباغی را باز دیدند بدرون آن روند ودست بچیدن گلها یا میوه ها زنند واین نیندیشندکه باغبان برسرشان آید وگوشهاشان مالد ، واگر هم کسی اینرایاد آوری کند پروا ننمایند . لیکن چون باغبان نمودار گردید آن زمانست که باندیشه رهایی افتند و اگر گرفتار گردیدند و سزابی دیدند به فریاد و ناله برخیزند .

اینان همان حال را میدارند . چون در سایه یکرشته بدآموزیها وگمراهیها روانهاشان ناتوان گردیده درست حال و خوی کودکان را پیدا کرده اند واینست از چیزهاییکه با خرد و اندیشه توان دانست بی بهره‌اند وهمچون‌کودکان سررشته کارهاشان دردست سهش ها(احساسات) میباشد .

ولی اگر بجای آن بدآموزیها معنی درست جهان و زندگی را

یاد گرفتندی (مثلا دانستندی که اینجهان و آنجهان هر دو را خدا آفریده و این بسیار بیخردانه است که بگویند خدا اینجهان را دشمن میدارد، دانستندی که اینجهان و آنجهان بهم بسته است و کسانی اگر در اینجهان نیك وسرفراز نزیند درآنجهان نیك‌وسرفراز نخواهند بود، دانستندی که درجاییکه توده‌ها باهمدیگر درنبردند هرتوده‌ای باید دست بهم داده در اندیشه نگه داری خود باشند . . .) هیچگاه دچار آن ناتوانی روان و خرد نگردیده و آن خیم های پست را از خود نشان ندادندی .

میدانم کسانی خرده گرفته خواهند گفت : مگر آنکسان این سخنها را نشنیده‌اند . گرفتیم که در آغاز جوانیشان چون دیرك حال دیگری میبوده‌اند آن بدآموزیها را یادگرفته وازاینها که شمامیگویید ناآگاه بوده اند. ولی سپس که اینها را شنیده اند ودر کتابها یا در روز نامه ها خوانده‌اند ـ پس چرا اینها کارگر نیفتاده ونمیافتد ؟!..

میگوییم : نخست چون آنهارا در آغاز جوانی وبهنگام سادگی درونها یاد گرفته‌اند جایگیرتر گردیده وگزندی راکه بروانها و خرد ها خواستی رساند رسانیده ، و کنون اینها را بامغز های فرسوده و ناتوان یاد میگیرند وپیداست که بآسانی جایگیر نخواهد گردید . دوم آنها را بنام دین وبا یك ارج وشکوه بسیاری‌آموخته واز آموزندگان پافشاری فزونتری دیده‌اند . ولی اینها را باارج وشکوهی‌نمیشنوند واز گویندگان پافشاری وایستادگی نمیبینند .

یك مثل دیگر : شما بسیاری ازجوانان ودیگران را می بینید که باآنکه درس خوانده‌اند وستایشهای فراوان ازدرستکاری وپاکدامنی شنیده‌اند و از آنسوی‌کیفر نادرستی را میدانند واز رسوایی وبی‌آبرویی آن آگاهند بااینهمه در اداره های دولتی یادر جاهای دیگر چون‌پولی بدستشان میرسد خود داری نتوانسته دست تا درستی بسوی آن دراز

میکنند وخود را گرفتار میگردانند ـ آیا این کاررا چرا میکنند ؟!..
چرا خودرا از ارج وآبرو میاندازند ؟..

چون جستجو کنید خواهید دید هریکی از ایشان بدآموزیهای مادیگری‌را ازاینجا وآنجا شنیده‌اند. مثلا «زندگانی نبرد است وهرکس بایدبکوشد و پول اندوزد و نیرومند گردد . . . » یا « که گفت‌دزدی بد است ؟! .. » یا « همیشه ناتوان خوراك توانا است » ـ و اینها چون باآزمندی وخود خواهی او سازگارترافتاده از اینرو آنها راگرفته ودر مغز خود جاداده و همینهاست‌که خرد و فهم او را ازنیرو انداخته واز درستی وپاکدامنی بی‌بهره‌اش گردانیده .

اگرکسی‌تاریخ‌اروپارا درده قرن بازپسین، با یك بینشی ، جستجو کند بیگمان یکی از چیزهاییکه در زندگانی اروپاییان کارگر افتاده ودیگر گونی در آن پدید آورده ، همین آموزاکهای مادیگریست و مثالهای بسیار برای آن تواند یافت . (چنانکه مانیز یکی از انگیزه های دشواری روزافزون‌زندگی همین را شمرده‌ایم .)

یك مثل دیگر : امروز گروه انبوهی ازمردم ایران وازدیگران با کشوروزندگانی بدخواهند و مالیات پرداختن و سپاهی شدن ودیگر یاوری هارا درباره کشور بخود « حرام » میشمارند . این بتازگی رخ داده که مردی از تبریز بتهران آمده ودر اینجا بخانه پسر خود نرفته چراکه کار کن دولت است وپولیکه میگیرد حرام میباشد . ازآنسوی خود نیز چون کار وپیشه‌ای نمیدارد باپول خواستن ازاین توانگر وآن توانگر زندگی بسر میدهد . دریوزه گردی میکنـد و پول دولت را نمیخورد .

یکی از آشنایانم میگوید : در چند سال پیش بازرگانی مالیات بایستی داد . چون نمیداد فشار آوردیم . پول‌را برداشته شبانه بخانه ام آمد و چنین گفت : « این پول، من آنرا بخودتان میدهم ولی راضی

نیستم که بصندوق دولت وارد شود .»

صدها از اینگونه داستان توان شمرد . اینان چرا چنینند ؟!..
چرا این نمیفهمند که برای یك توده ای بیش از همه « فرمانروایی»
دربایست است که بآنان ایمنی دهد وخاندان هارا از دزدان وستمگران
نگه دارد ونیرو اندوخته کشور را از دشمنان ایمن گرداند ؟! .. این
نچیزیست که کسی باداشتن فهم وخرد آن‌را نداند .

بیگانگان اگر از دور شنوند باشد که چنین داستانی را باور
نکنند ویا این گروه را یکمشت دیوانه بوچ مغز شمارند. ولی ما از
نزدیك نیك میدانیم که این داستان دروغ نیست. نیز میدانیم که آن
گروه پوچ مغزانی نیستند ودر میانشان مردان نیك و آبرومند فراوان
است . چیزیکه‌هست آنان یکرشته بدآموزیهای پوچی را بنام کیش یاد
گرفته ودردل جا داده‌اند ، بدینسان که رشته کارها چه دراین جهان‌و
چه در جهان دیگر ، دردست امامانیست که همه کارهٔ خدا میباشند ، و
آنان را دراین جهان جانشینانی هست که علماء هستند وهرآینه فرمان
روایی سزای ایشانست ، ودولت ستمگرانه آنرا بدست گرفته. اینها را
چندان باآب وتاب یاد گرفته وچندان استوار دردلهای خود جا داده‌اند
که همه چیز را فراموش کرده‌اند ـ فراموش کرده اند که آن علما
که میگویند خود را کنار کشیده اند وجز گرفتن پول کاری بامردم
وزندگانی‌ایشان ندارند وخودرا پاسخده‌هیچ‌چیزی نمیدانند و درسخت‌ترین
روز گرفتاری باندیشه مردم نخواهند افتاد . و آنگاه آنان یك مشت
کسان پراکنده و بیسامانیند که اگرکاری هم‌بخواهند ازدستشان برنیاید.

همان کسان اگر گزندی ببینند ، مثلا ستمگری چند سیلی‌بروی
یکی زند ویا دزدی داراك‌کسی را برد ، بگله وناله از دولت پردازند
واگرشما خرده‌گرفته بگویید : «چرا چاره‌کاررا ازعلماتان‌نمیخواهید؟..»
یابگویید شما که بادولت بد خواهی مینمایید پس‌چه‌جای این‌گله و ناله

است ؟!.» بجای آنکه از این سخن بخود آیند و گمراهی خود را در یابند از شما خواهند رنجید وچنان درنادانی فرو رفته‌اندکه تکانی بخود نخواهند داد .

همین سخنان که ما مینویسیم و آنان خواهند خواند بیشترشان بجای بیدار شدن وپندآموختن ببدگویی وزبان درازی خواهند پرداخت. اینست اندازه گرفتاری ایشان .

یك مثل دیگر : در همین‌کشاکشهای پیمانی ما کسانی رامیبینیم که دعوی دین مینمایند وپیمان را بنام آنکه هواداری از دین مینماید نیك میخوانند و فیروزیهای آن‌را در زمینهٔ دین میبینند بااینهمه‌هرزمان ببهانه های‌کوچکی‌بدشمنی برمیخیزند وبرخی از آنان بیشرمی وبیفرهنگی نیز میکنند . این رفتار را چرا مینمایند ؟.. اینان اگر براستی هوادار دینند بایستی ارج فیروزی های پیمان را بشناسند . این درجهان‌نخستین بار است که برای دین چنین بنیاد استواری نهاده گردیده‌و بهر بخشی ازآن دلیلهای برنده آورده وجای کوچکترین ایرادی بازگزارده نشده. اینها چیزهای ساده‌ای نیست .کارهاییست که آنان یکی را نتوانستندی . پس بایستی خودرا در برابر پیمان‌کوچك شمارند وبهرحال ازبدخواهی و بد زبانی باز ایستند.پس چگونه است‌که‌بآن رفتار زشت برخاسته‌اند؟! این اندازه خیره‌چشمی وبیشرمی در آدمی کمتر پیدا شود .

در اینجا نیز چون میجوییم میبینیم این نیز نتیجه بد آموزی های‌کیشی است . اینان چنین دانسته اند که خدا جهان را از بهر چندتنی‌آفریده وهمه چیزبرای ایشان است وهمه‌کارها دردست‌آنان میباشد وچون خود را بآنان بسته‌اند درآنجهان پندار شرم وفرهنگ و راستی پرستی وخرد وفهم ودلیل وهمه چیز را فراموش‌کرده اند . بلندی نام خدا ، و رستگاری جهانیان، وپیشرفت زندگانی ومانند اینهاکه ما ارج میگزاریم درنزد آنان دارای هیچ ارجی نمیباشد .

اینها مثل از هنایش بد آموزی هاست . از نیك آموزیها نیز مثل های بسیار توان آورد . فلان مردم درراه نگه داری آزادی‌خود جانبازی های شگفت آور میکنند. مردان چشم‌ازآرزوها وهوسهای خود پوشیده باخشنودی رو بسوی جنگ میآورند . مادران فرزندان خودرا بسفر مرگ روانه میگردانند . چرا چنین میکنند ؟.. این سهشها در آنان چگونه پدید آمده ؟ .. اگر جویید خواهید دید آزاده مردانی از میان ایشان برخاسته اند و معنی آزادی وارج آن ، و همچنین زیان‌زیردستی‌وزبونی‌وخواری را بآنها نیك فهمانیده وتکانی‌بروانها وخرد های ایشان داده اند . در نتیجه آن هاست که‌این سهشها پدید آمده .

اگردرتاریخ جستجو کنید جنبشهایی‌که در توده ها گاهی پیدا شده و آنانرا بجایگاه بلندی رسانیده هر یکی جز نتیجه پیدایش مردان بخردی‌که باراهنماییهای خود تکانی بروانها وخردها داده‌اندنبوده. آن‌جنبش‌باستان یونان‌راگیرید وداستانش‌رابخوانید . جنبش‌روم‌را گیرید و انگیزه‌اش‌را جستجو کنید . داستان ایران باستان وهنایشی راکه‌پیدایش شت زردشت درآن داشته نیك بجویید.

مردم‌عرب باآن‌پراکندگی وخواری، باآن گمراهی ونادانی ،آیا در سایه چه بود که بدانسان بتکان آمد ودر میان قبایل رشته یگانگی پیدا شد وآمردان بخرد ودانایی همچون چهار خلیفه و ماندگان ایشان برخاستند ؟.. آیا جز درسایه پیدایش اسلام وآموزاکهای آن بود که چنین نتیجه‌ای بدست آمد ؟!

شورشهای انگلیس وفرانسه در قرن هیجدهم وتکانیکه درسراسر اروپاپدید آوردو درهمه‌کشورها فرمانروابیهای خودکامه را ازمیان‌برده مشروطه و پارلمان را جانشین آن گردانید ـ آیاجز نتیجه راهنماییهای مردان دانا وبخردی همچون ولتر ودیگران میبوده .

سخن کوتاه‌کنیم : سرچشمه بدی یانیکی‌آدمی- دانسته هاوپنداشته

های اوست واز این رهگذر آدمی بیکی از سه حال تواند بود :

۱) بحال خود ماندوبراهنمایی یابدآموزی دچار نگردد . چنانکه گفتیم انبوه مردمان چنینند که در اینحال نهاد جانیشان چیره تر گردد وهوسها وخیمهای ناستوده سربرافرازد . بااینهمه روان‌ها وخردها نیز از کار نیفتد .

۲) دچار بد آموزیها گردد . در اینحال آنچه را که باهوس های خود سازگاریابد فراگیرد ودر مغز جادهد و بدینسان چیرگی جان وخیمهای آن بیشتر باشد .

۳) دچار راهنمایی گردد وراستیها را فرا گیرد و معنی درست جهان وزندگی را بفهمد . دراینحال روانها وخرد ها نیرومند گردد و هوسهارا بزیر فرمان گیرد وخیمهای ناستوده را ناتوان گرداند .

این نیز گفتیم که دربرخی توده‌ها نه یك‌بدآموزی ، بدآموزیهای گوناگون پدیدآید واینها وارونه هم‌بوده مایهٔ بیکارگی فهمها وخرد ها گردد . زیرا یکی از چیزهاییکه بیگمان باید شمرد آنست که‌چنانکه خوراکهای ناسازگار هم « معده » را از کار اندازد آموز اکهای ناسازگار هم فهم را بیکاره گرداند. شما اگربه پسرخودپندی‌دهید (مثلا بگویید : در خوراك پروای سودوزیان‌آن را بکن‌وهرچیز را نخور) و مادرش دستوری ناسازگار آن دهد (مثلا بگوید : جهان برای خوردن است هر چه میتوانی بخور) آن بچه در میان این دو دستور گیج شده و نداند کدام را بپذیرد و چه بسا دورویی‌کند ، وهرکجا یکی از آن دستور هارا باهوس خود سازگاردید بکار بندد .

جای افسوس است که توده های شرقی بااین آخرین و بدترین گرفتاری دچارند . بااین معنی که هزار سالست از راستیها بدور افتاده وازآنسوی گرفتار بدآموزی های‌گوناگون گردیده‌اند،ودرنتیجه آنست که نه تنها معنی جهان و زندگی‌را هیچ نمیشناسند و خردها وروانهاشان

ناتوان‌وخیمهاشان بسیار پست است، فهمهاشان نیز از کار افتاده . چنانکه ما بارها در همین زمینه سخن رانده ایم .

اگر کسی درتاریخ جستجو کند خواهد دید چون اسلام برخاسته تایکقرن یابیشترآموزاکهای گرانمایه آن سادگی‌وپاکی خودرا میداشته . ولی سپس آلودگیها یکی پس از دیگری پیدا گردیده: فلسفه یونان، باطنیگری ، صوفیگری ، شیعیگری ، خراباتیگری، پی هم و باهم رخ نموده . اینهاهریکی‌بااسلام ناسازگار بوده وهریکی‌دسته دیگری راآلوده گردانیده ، و از همینجا بوده که اسلام اثر خود را از دست داده . سپس پس‌از دوسه قرنی گرفتاری‌بدتر دیگری پیش‌آمده ، و آن اینکه کسانی این رشته های بدآموزی را بهم آمیخته‌اند. مثلا یك کسی هم صوفی وهم‌باطنی وهم‌خراباتی‌میبوده واز هرکدام چیزهایی را میگرفته ودرهم میگردانیده . ازاین زمان است که بیکارگی‌فهمها وآشفتگی مغز هاآغاز گردیده .

دراین‌قرنهای تیره، تیره‌تر از همه زمان چیرگی مغولانست که‌چون زبونی وزیردستی نیز درمیان بوده سستی روانها وخردها وپستی خیمها را هر چه فزونتر گردانیده. درهمان هنگامست که شاعرانی بر خاسته وهرچه‌پیدا کرده‌اند از این‌رشته وآن رشته، ازراست وکج ، وسودمند وزیانمند برشتهٔ شعرکشیده وآن بدآموزیهای زهرآلود را با یکزبان گیرنده و فریبنده تری میان مردم پراکنده اند و باشفتگی مغز ها بسیار کوشیده‌اند .

از آن زمان این انگیزه‌ها درمیان بوده ودنباله‌اش بریده نشده و بلکه در قرنهای دیرتر بدآموزیهای دیگری نیز پیدا شده . بدینسان آشفتگی مغزها باآخرین پایگاه تابزمان ما رسیده ودراین زمان بدآموز های نوینی با شکوه و هیاهوی بسیار از اروپا رسیده و بآنها افزوده گردیده و اینها نیز در دلها جا گرفته .

ما چون بارها از اینها گفتگو کرده ایم در اینجا فهرست وار شمردیم . اینهاست سرچشمه درماندگی شرقیان . اینهاست آنچه ملیونها مردم شرق را زبون وزیردست آزمندان غرب گردانیده . مردم اینها را نمیدانند . شما اگر ازعامیان بپرسید : «چراما شرقیان پس‌مانده‌ایم ؟..» خیره مانندوپاسخی نتوانند . از درس خواندگان بپرسید هرکدام پریشان گویی دیگری کنند . یکی گوید: « این توده‌ها دژنره شده‌اند » . دیگری گوید : « ما از تمدن عقب مانده‌ایم باید تمدن را بگیریم و ما نیز باروپاییان برسیم » . سومی گوید : « شرقیان از نخست چنین بوده‌اند » ولی اینهاهمه ازناآگاهیست .

گفتم از صد سال باز که این داستان پس‌ماندن شرقیان بآشکار افتاده کسانی‌درجستجوی چاره‌بوده‌اند. گروهی « باتحاد اسلام» کوشیده اند. یکدسته به‌قانون ومشروطه تلاش کرده‌اند . یکدسته دبستان برپا کردن وباسواد گردانیدن را چاره شمرده‌اند . هم گفتیم که اینها هریك در جای خود نیك بوده ولی چاره درد نمیبوده . این کوشندگان چون‌سر چشمه و انگیزه گرفتاری را نمیدانسته اند ناگزیر چاره اش را هم ندانسته‌اند.

ولی‌دوباره‌میگوییم: انگیزه‌گرفتاری‌شرقیان‌اینهاست. بدانسانکه گفتم شما بیازمایید: به‌پسرتان یکی تان که پدر است دستوری‌دهدودیگری تان که مادر است دستوری بوارونه آن دهد وببینید که چگونه‌آن بچه کج و درمانده گردد ، وچون این را آزمودید برگردید بمیان توده و این آموزاکهای گوناگون واخشیج یکدیگر را که درکتابها و مغز ها آکنده است از دیده گذرانید . آن بدآموزیهای زهرآلودو شعرهای خراباتی را بیاد آورید ، آن آموزاکهای قلندرانه غیرت‌کش را از اندیشه گذرانید، آن باورهای پست کیش‌هارا بیندیشید .

در جهان چه بدآموزی زشت تر ازاین که‌بمردم‌بگویی: «موسی

و فرعون ، وستم ودادگری ، راست وکج ، ونیك وبد، همه‌یکیست؟..»
چه بدآموزی زهرناکتر از این که بگویی «جهان پوچست و هیچست .
اندیشه گذشته نکنید وپروای آینده ننمایید ودمی را که درآنید گرامی
شمارید وباخوشی ومستی بسر دهید » ؟!.. چه بدآموزی بدتر ازاین که
بگویی : « اگر فلان مرده را دوست دارید یا بدیدن بارگاهش روید
همه گناهانتان آمرزیده شود » ؟!..

صدها مانند اینها در کتابها ومغزها آکنده شده ، هرکس آنچه
اندیشیده بیباك وبی‌پروا ، بزبان آورده و آن بدتر که این نادانی ها
از راه شعر یابدستیاری کتابها یازبان بزبان ، درمیان مردم ، بویژه‌در
میان درس‌خواندگان ، رواج بی‌اندازه‌پیداکرده ودردلهاجاگرفته . امروز
هزارها کسان توان یافت که نام باطنیگری یاخراباتیگری نشنیده ولی
اگر دلهاشان‌رابشکافیم بدآموزیهای این دو دسته بفروانی در آنها جا
گرفته .

آینها زیانش از سه راه است :

۱) اینها دروغ وفریب است ومردمان را از راستیها هرچه دور
تر میگرداند .

۲) اینها از کسان زبون وپستي تراویده وبشنوندگان زبونی و
پستی یاد میدهد .

۳) چند رشته آخشیج‌هست ومایه درماندگی فهمها میگردد .(۱)

(۱) این‌خود زمینه جدای دیگریست وما بارها ازآن سخن‌رانده
وگفته‌ایم‌درنتیجه همینست که کسانی‌هرچیزی‌راکه میشنوند بایك‌معنای‌تاریك
وناروشنی دردل جا میدهند واینست چون میپرسیم درمیمانند . مثلا نام
«تمدن»را باصد هیاهو میبرند وگفتارها دربیرامون آن مینویسند ولی ما
چون میپرسیم : «تمدن چیست ؟..» درآنهنگامست که درمیمانند . همین
رفتاررا درباره «ادبیات» میکنند. رویهمرفته از هیچ چیز معنی درست
آنرا نمیفهمند

درنتیجه اینهاست که شما امروز هرعنوانی را بگیرید و باور های مردم را درباره آن بسنجید خواهید دید گیجوار هرزمان سخن‌دیگری میگویند وراستی آنست که در هرزمینه سخنان وارونه هم شنیده وبی آنکه داوری درمیانه آنهاتوانند بدل سپرده‌اند واینست هرزمان یك‌باور دیگری ازخود بیرون میدهند .

در زندگانی توده صد مثل‌برای آن توان پیدا کرد .مثلاداستان « چاره داری وناچاری » (جبر واختیار) روشن نبوده و شما چون در کتابها جستجو کنید خواهید دید یکدسته‌آن را گرفته ویکدسته‌این را پذیرفته‌اند . بلکه دربسیاری ازکتابها نویسنده هر زمان باور دیگری از خود نموده واینجا « جبری » وآنجا «اختیاری» وباز اینجا«جبری» بوده .

درنتیجه همان مردم نیز گیجند وشما چون دررفتار و کردارشان نگرید خواهید دید درمیان دوباور درمانده‌اند ونمیدانند کدام راپذیرند وبسیاری از آنان دراینجا که‌کاری بدلخواه خود میبابند (مثلا شمایك سودای آسان وسودمندی را باو پیشنهاد میکنید) بیدرنگ اختیاری گردیده وبسخن درآید : « لیس للانسان الاماسعی » « مزدآن‌گرفت جان برادر که کار کرد » ودر جای دیگری چون کاری را بدلخواه خود نمییابد (مثلا شما یك کار پررنجی باو پیشنهاد میکنید) در آن زمان‌است که «جبریگری» از خود نشان‌دهد واین بار بجمله‌های دیگری پردازد : «العبد یدبرالله یقدر» «روزی هر کس مقدر است» .

باز بآقای (ا ـ ح ـ ا)

آقای (ا ـ ح ـ ا) از اینکه ما بپرسشهای او پاسخ ندادیم گله‌مند گردیده و نامه ای فرستاده که در میان گله گزاری چنین مینویسد :
«کلمه یکرنگی و نابود گشتن رنگهای گوناگون و فراهم آمدن در اطراف یك آیین که توده را بآن میخوانید مردمان دانا و دانایان توانا لازم دارد و اینگونه مردمان بویژه اگر دارای ایمان درست باشند حتماً بدون آزمایش کافی با کسی همدست نشوند و تا میتوانند دست آگاهی بریشه دعوت و تکیه گاه معنوی شخص داعی دراز میکنند تا اینکه در کار خویش بینا گردند ، وگرنه این یگانگی و پس از آن رستگاری ترانه ایست کز دهان پیشاهنگان هر آیینی بگوش میرسد. بنابراین شما نباید باین زودی آزرده و افسرده شوید بلکه از متابعت پرسشها ناچارید تا مقصود بدست آید .»

میگوییم : راستست که بسیار کسانی مردم را بیگانگی خوانده اند چیزیکه هست راه آنرا نشان نداده اند . چنین کاری تنها با خواندن انجام نگیرد . باید راه آن باز شود .

این خود جستاریست که آدمیان چگونه بیکراه درآیند وچگونه دارای یك اندیشه گردند ؟.. شما چنین انگارید ده تن ازپیروان کیشها دریکجا گرد آمده اند و از زیان پراکندگی سخن رانده میخواهند همگی بیکراه درآیند ــ آیا چکار توانند ؟.. باشد که شما در این پیرامون نیندیشیده اید و باین پرسش پاسخ نتوانید . ولی ما نیك

میدانیم که آنکسان هیچ کاری نتوانند و نشست را با کشاکش و چخش بپایان رسانند و با کینه های بیشتری پراکنده گردند.

زیرا چون گفتگو شود که « بیکراهی در آییم » هر کدام از ایشان راه خود را پیش کشد و دیگران بآن ایراد گیرند و بچخش و پرخاش پردازند. زیرا آنان هریکی تنها کیش خود راراست میشمارد و کیشهای دیگر را همه کج میشناسد و هیچگاه گردن بآنها نخواهد گزاشت.

برای یکی شدن تنها یکراه باز است، و آن اینکه راستیها بمیان آید و کجیها ازمیان رود. روشنتر گویم: کسی برخیزد ومعنی درست دین، وچیزهاییکه از دین شمرده میشود، و نتیجه ای را که از آن باید خواست، باز نماید و با دلیل آنها را روشن گرداند و از اینسو بیکایك کیشهای آنان پرداخته بیپایی آنها را نشان دهد، واین کار را نه تنها در یك نشست در نشستهای بسیار بانجام رساند.

پیداست که نخست هیاهو برپا خواهد شدو همان پیروان کیشهای پراکنده که یکساعت پیش با هم کشاکش مینمودند و هر یکی آن دیگرانرا گمراه مینامید و ریشخند میکرد، کنون همگی دست بهم دهند و با راستیها دشمنی نمایند. چیزیکه هست این دیر نپاید و پاکدلانی از آنان دیر یا زود این راستیها را بپذیرند و بدینسان دارای یکراه گردند و ناپاکدلان جدا گردیده در کنار مانند. اینست راه یکی شدن مردمان. آن درپیرامون راستیهاست که مردمان گردآیند.

جدایی میان پیمان و دیگران هم اینست. آنان تنها نام « یکی شدن » را برده‌اند وپیمان راه آنرا نشان میدهد و شگفت است که شما

جدایی نمیگزارید .

نشانهٔ جدایی‌میانه پیمان با دیگران آنست که ما پیاپی‌میگوییم هر که‌را ایرادی هست بنویسد و کسی چنین کاری نمیتواند ، ولی ما خود بهمه کیشها و آموزاکها ایرادهای پیاپی می گیریم و کسی پاسخ نمیدهد. جدایی میانه راست و کج از اینجا پیداست.

آقای(ا ــ ح ـ ا)مینویسد : « اینگونه مردمان بدون‌آزمایش کافی با کسی همدست نشوند...» می گوییم: چه آزمایشی‌میخواهند ؟.. بگویند تا بدانیم .

ما میگوییم : داستان را ساده گیرید. سخنانیکه با دلیل گفته میشود هر کسی باید آن را بپذیرد . ازاین میگذریم ما هشت سالست می کوشیم و به‌بزرگترین زمینه ها در آمده گفتگو میکنیم ، و در این چند گاه سخنی بناراست ننوشته و گامی بهوس بر نداشته‌ایم ، و سودی برای خود نخواسته و با رنج و زیان بسیار از بهر مردمان در تلاشیم ـ دیگر چه‌آزمایشی بهتر ازاین ؟!.. چه آزمایشی بهتر از این که در سراسر گفته های ما یك ایرادی نتوانند یافت ؟ !..

من‌میپرسم:آخر جهانیان‌چه‌میخواهند؟..آیانه‌درپی‌رستگاریند؟ دوباره میپرسم : آیا رستگاری جز شناختن راستیها و دوری گزیدن از گمراهیهاست ؟.. پس کسیکه برخاسته و راستیها را مینماید و با گمراهیهاو کجیها نبرد میکند باچنین کسی‌بآزمایشی چه نیازاست؟!. آیا خود همین بهترین آزمایش نیست؟!

اگر کسانی ایرادی بگفته ها میدارند آنرا بگویند . بار ها گفته ایم و بار دیگر می گوییم : هر ایرادی پیدا میکنند بنویسند.

من کار ایشان را آسان گردانم : کتاب راه رستگاری را که از ارجدار ترین جستارها گفتگو میکند و بهمه کیشها ورشته ها ایراد میگیرد بخوانند و نیك بیندیشند ، اگر یك گفتاری را از آن بیپا یافتند و با دلیل ایراد خود را روشن گردانیدند، ما از همه گفته های خود چشم پوشیم ودر گذریم .

هر گاه یك ایرادی پیدانکردند (و هر آینه پیدا نخواهند کرد) دیگر چه جایی برای آزمایش بازمی‌ماند ؟ !.. چنین کاری اگر جز با خواست خدا تواند بود چرا دیگران نتوانسته‌اند ؟! . . اینهمه علماء و پیشروان دینی که هریکی نام بزرگ دیگری بخود بسته‌انـد ، و ما ایراد های پیاپی بباورها و اندیشه های ایشان میگیریم مگر فهم وخرد نمیدارند ؟! مگر من درسهایی جز خوانده های ایشان خوانده ام ؟ ! . آخر از کجاست که ما صد ایراد بآنان میگیریم و آنان یك ایـرادی نمیتوانند گرفت ؟!..

دوباره میگویم : مانمیخواهیم‌باین زمینه درآییم، وهم دراینجا یادآوری میکنم که هیچگاه نباید در این زمینه با کسانی بچخش و گفتگو پرداخت و میدانی برای کشا کشهای بیهوده باز کرد . چون کسانی همیشه پرسشهایی میکنند وبگفته‌آقای (ا ـ ح ـ ا) میخواهند دست آگاهی بـریشه « دعوت » دراز کرده دلگرمی یابند در پاسخ آنهاست که باین سخن پرداخته‌ایم و برای‌آنکه گفتگورا بنیك‌نتیجه رسانیم و بآن پایان دهیم بآن کسان میگوییم : شما خـود راه را نشان دهید . نشان دهید که از چه راه توانید ریشه یك « دعوتی » را بدست آورید؟!از چه‌راه توانید دلگرم گردید؟!.. چشم براه یك‌پاسخ روشنی

هستیم . بادیگران کار نمیداریم ، شما آقای «احقاقی » اندیشه‌خودرا در این باره ، بادلیل ، بنویسید .

☆☆☆

گفتاری که در شماره یکم نوشتیم آقای (ا - ح - ا) درباره‌آن مینویسد :« در میان پاسخهاییکه‌در جواب« دین‌چیست ؟ » نگاشته‌اید تنها این یکی را اختیار میکنم : « دین شاهراه خداییست »که دیگر معنی ها را نیز در بردارد اکنون عقیده خودتان‌را آشکارتر بنگارید، آیااین شاهراه‌را خدای جهان ببندگان خود می‌نمایاند یا اینکه مردم به نیروی خرد و دانش آن را پیدا می کنند ؟. .» می گوییم ما درمیان نوشته های خود این‌را روشن گردانیده‌ایم . آدمیان اگر توانستندی با خرد ودانش خودشاهراه زندگی‌راپیدا کنندديگر دین چه‌بایستی؟!. شاهراه رستگاری را یکی از میان مردمان بخواست خدا و براهنمایی او باز نماید ولی مردمان آن را با خرد خود دریابند،و تاآن‌راراست نبینند و بادانشها سازگار نیابند نپذیرند . در همه چیز چنین است . مثلا کسانیکه درس داوری‌میخوانند (علم حقوق) ، یکرشته‌آموزاك هایی را آموزگار یاد دهد ولی‌شاگردان آنها را باخردخود دریابند . يك داور نیازمند درس خواندنست ولی هرچه خواند آن‌را بااندیشه و خرد خود خواهد فهمید و پذیرفت .

ما چون همیشه یاد «خرد» میکنیم وهمیشه میگوییم خردهای خود را بکار اندازید، کسانی چنین میدانند که می گوییم دین ازسوی خدا نمیباشد، یا میگوییم : بدینی از سوی خدا نیازنیست . این لغزش از آنجاست که سخنان ما چون تازه است یادها بآن آشنا نگردیده و

خوانندگان بمعنی درست آنها پی نمیتوانند برد، و آنچه کاررادشوار تر میگرداند آنست که حوصله اندیشه بسیار کم شده و کمتر کسانی این می کنند که آنچه در پیمان یا در کتابهای آن‌میخوانند نیك اندیشند .

ما در این باره یکرشته آگاهیهای شیرین و ارجداری داده و رازهایی را روشن گردانیده‌ایم . پیشروان دین دراین باره از راستیها بسیار دور بوده‌و بیکرشته لغزشها افتاده‌اند . مامیگوییم :

۱ ـ داورراست و کج و نیك و بد خرد است و آدمیان باید هر چیزی را با خرد دریابند. خردها برای دریافتن راستیها آماده است . چیزیکه هست کسی‌باید آنها را یاددهد .

۲ ـ خرد و روان و راستی پرستی و مانند اینهادستگاهیست و در برابرشان پندار و انگار و هوسهای گوناگون و کهنه‌پرستی‌ومانند اینها هست که راه بروی خرد بسته دارند . اینست کسی باید که‌بااینها نبرد کند واز جلو راه خرد ها دور گرداند .

سخن را با مثل روشن گردانیم : مامی گوییم : «این بارگاهها که برافراشته شده ومردم بدیدن آنهامی‌روندو ازآنها گشایش کار می خواهند هیچ کاری نتواند و این رفتار مردم جز بت‌پرستی نیست » ؟ این یکراستیست که گفته میشود و هر کس باخردآزاد آن‌را دریابد و پذیرد . ولی چون بیشتر خردها ناتوانست و ازآنسوی در همین زمینه پندار های بسیاری در میان میبا شد و شما اگر با یکی بگفتگو پردازید و چنین پرسید : « چرا بدیدن فلان بارگاه می روید ؟ . . چسودی ازآن چشم میدارید ؟! چگونه است که خدای زنده‌جاویدان

رافراموش ساخته رو بسوی مردگان می‌آورید ؟! . » خواهید دید بیك سخنان دور و درازی پرداخت و پندارهای بیپایی را بمیان آورد ، و نیك خواهید دید که این پندارها او را بیك جای بسیار پرتی‌انداخته و ازخرد واندیشه و فهم‌بسیار دور گردانیده – برای آنکه دراین کسان نیز خردها نیرو گیرد وبدریافت راستیها توانا گردند یکرشته کوششها و نبردهایی دربایند .

کوتاه‌سخن : درپیرامون شناختن جهان ومعنی درست‌زندگانی و پی بردن بگوهر آدمیگری و مانند اینها یکرشته راستیهای بسیار ارجداری هست که آدمیان بخود آنهارا نشناسند و از اینرو از هم پراکنده و هر گروهی رو بسوی دیگری آورند (بهترین دلیل این پراکندگی فیلسوفان‌ودیگرانست)اینست بیك‌راهنمایی‌یاآموزگاری نیاز هست که اینها را بیاموزد و از آنسوی باگمراهیها و بدآموزیها که‌پدید آورده پندارها و هوسهاو کینه‌ها و دیگر چیزهاست کوشیده آنها را بر اندازد ، و بدینسان خردها را توانا گرداند و بیاوری و پشتیبانی خود بر انگیزد ، از اینها گذشته برای زیستن آدمیان یك آیین‌بخردانه ای بگزارد و مردمان را بزیستن از روی خردوادارد .

اینست آنچه دین مینامیم و شاهراه خداییش میخوانیم . چنین دینی‌جز باخواست خدا و راهنمایی آن پدیدنتواند آمد . از آنسوی مردمان پاکدل وخردمند آن شاهراه‌رابایاوری خرد شناسند وراستی یا ساختگی آن را با خرد دریابند .

درباره زبان

پس از پیراستن آراستن

-۲-

در گفتار پیش باز نمودم که چگونه در زبان فارسی نا بسامانیها یی یافتم که یکی از آنها آمیختگی با کلمه های بیگانه می بود، واینک نابسامانی های دیگر را میشمارم.

دوم : بی‌آنکه نیازی باشد بسیاری از ریشه‌ها با کار یاور (فعل معاون) آورده میشود : خنده کرد ، گریه نمود ، در خواست کرد ، ناله کرد ، پافشاری نمود ، زندگی کرد ، ستایش نمود، نکوهش نمود و بسیار مانند اینها که باید گفت: خندید، گریست ، درخواست،نالید ، پا فشرد ، زیست ، ستود ، نکوهید .

چون کلمه های عربی را آورده و باکار یاور بکار برده اند ، (همچون : سؤال کرد ، عفو نمود ، تناول فرمود ، تقاضا کرد ، و مانند اینها) کم کم کلمه های خود فارسی را نیز بآن حال انداخته اند .

این رفتار ، گذشته از آنکه ، بی هیچ سودی ، مایه درازی جمله ها میشود در سایه آنکه کلمه های «کرد» و «نمود» و مانند اینها بسیار می‌آید زبان زشت میگردد

سوم: بسیاری از کلمه‌ها نیروی‌خود را از دست داده و توگویی به تنهایی معنی خود را نمیتواند فهمانید که باید همیشه آن را همراه کلمه دیگری آورند : عدل و داد ، ظلم و ستم ، مظلم و تار ،

اغماض و چشم پوشی ، و مسرت و شادی ، ضرر و زیان ، و بسیار مانند اینها .

« طریق عدل و داد و بذل و کرم می پیمود و علما ودانشمندان را تعظیم و توقیر می‌فرمود و طوایف امرا از خوان احسان خویش محظوظ و بهره‌ور می‌گردانید » « آن غار بغایت مظلم و تار بود» « کار و بار عالم از نسق و انتظام برافتاد وقواعد ظلم وجور شیوع و رسوم نهب و غارت وقوع یافت » .

اینها از یك کتابیست که من دردسترس میداشتم (ریاض‌السیاحه) و کسانی اگر بجویند بیشتر کتابها بهمین شیوه نوشته شده وروز نامه ها نیز همین شیوه را میداشته اند .

چهارم : بسیاری از کلمه‌ها معنای ریشه‌ای خود را رها کرده‌و در یك معنی بیگانه دیگری بکار میرود: بخشیدن بمعنی «قسمت‌کردن» بوده . میگفته اند : « نان به گرسنگان بخشید » (بآنان قسمت کرد) و اکنون هم «بخش» بمعنی قسم یا قسمت بکار میرود ، ولی‌خودریشه ازاین معنی بیرون افتاده ، که گاهی آن‌را بمعنی «آمرزیدن» (عفو کردن) می‌آورند و میگویند : « گناه اورا بخشید »، وگاهی بمعنی « دادن » (عطاء) بکار می‌برند و میگویند : «بفلان اسبی‌بخشید». درجاییکه هردو از « آمرزیدن » و «دادن» کلمه فارسی میدارد و نیازی بآوردن آن کلمه در این معنی‌ها نیست و ازآنسوی برای «قسمت کردن » کلمه فارسی نیست و آن نیاز سختی بکلمهٔ خودمیدارد.

از اینگونه است «فرمودن» که بمعنی «امر کردن » بوده و اکنون آن‌را رها کرده (و تنها کلمهٔ « فرمان » در آن معنی باز مانده) و بمعنی «گفتن» و یا بمعنی های دیگری می‌آید.

نیز از آنگونه است « نمودن » که بمعنی نشان دادنست (و «نمایش» بهمان معنی بکار میرود:) ، ولی آنرا رها کرده و بمعنی « روییدن » و «بالا آمدن» بکار میرود: « سبزه دمید » ، «آفتاب

دمید » . از اینگونه نمونه های دیگر نیز هست.

پنجم : در بسیاری از کلمه ها معنی ریشه آن بدیده گرفته نمی شود . مثلا کلمه «نگران» از ریشه «نگریستن« است (نگاه کردن) و خود رویه سوم از رویه های « نام کننده » (۱) میباشد ، و از اینرو معنی درست آن « کسیکه در میان یك کاری مینگرد » است: « نگران ایستاده بود » (ایستاده بود و در آن میان باینسو وآنسو می نگریست) ، ولی اکنون آنرا از معنی خود بیرون برده‌اند و در همه جا بمعنی « بیمناك و دل ناآسوده » بکار میبرند : « برادرم سفر کرده ازو بسیار نگرانم » .« دیشب نگران خوابیدم وخوابهای آشفته دیدم » .

از اینگونه‌است « خسته » که از « خستن » می آید وآن بمعنی « زخم اندك رسانیدن » میباشد ، ولی اکنون « خسته » را بمعنی « درمانده » و «فرسوده» بکار می‌برند.

نیز ازاینگونه است «ارزان» که از «ارزیدن» می‌آید. این نیز رویه سوم از نام کننده‌است و برای آنکه معنی درست آن روشن گردد باید بیاد آورد که ارزیدن چیزی به چیز دیگری با یك ارج داشتن آن دو تواند بود. کسیکه میگوید : « این کتاب بصد ریال ارزد » معنای سخنش آنست که کتاب با صدریال دریك ارج است. ولی کلمه «ارزان» در اینمعنی بکار نمیرود و شما چون بگویید : « این کتاب بصد ریال ارزان است » معنایش آن خواهد بود که ارج کتاب بیشتر از صدریال میباشد.

---

(۱) نام کننده (یا اسم فاعل) در فارسی بسه رویه آید : گوینده ، گویا ، گویان ـ رونده ، روا ، روان . برای معنی هریکی از اینها و جای بکار بردن آنها شماره یکم سال ششم پیمان دیده شود.

یك مثل دیگر : شما کارشناس آورده اید که ارزش یا بهای یك خانه ای را بشما بگوید واو بهای خانه‌را ده‌هزار ریال دانسته بشما می گوید : « این خانه بده هزار ریال ارزد » . با این جمله خواست او دانسته خواهد شد . ولی اگر بجای « ارزد » کلمه «ارزان» را که از همان ریشه است بیاورد و چنین گوید : « این خانه بده هزار ریال ارزانست » معنی دیگر خواهد بود.

برای روشنی اینسخن باید دانست که کالاییکه بیك بهایی خرید یا فروش میشود بیکی از سه حال تواند بود:

۱) کالا وبها هر دوبیك ارج- این همان «ارزنده» یا«ارزان» است وآن‌کلمه باید در اینجا بکار رود .

۲) کالا ارجدار تر وبها کمتر - این همانست که « ارزان » میخوانند و خود نادرست میباشد .

۳) کالا کم ارجتر و بها بیشتر - این همانست‌که « گران » میخوانند (وآن نادرست است) .

نیز از اینگونه است کلمه « بیخود » که بمعنی « بی‌انگیزه » (یابیجهت) بکار میبرند. میگویند: «بیخود بداخلاقی میکند». درجاییکه معنی درست و ریشه‌ای آن « نابهوش واز خود بیرون رفته » میباشد : « ازبس هراسیده از خود بیرون رفته بود و بیخود سخنانی‌میگفت.»

یکی دیگراز مثالهای این نابسامانی« پرستیدن »است. این ریشه بیکبار سامان خودرا از دست داده . معنی خود ریشه نخست « بندگی کردن » (خدمت کردن) بوده و«پرستار» بهمان معنی بازمانده ، و ما میتوانیم آنرا بیك معنی بهتری (که بیك چیزی پرداختن و پروای آن داشتن باشد) بیاوریم ومعنی درست آن‌همین خواهد بود . لیکن دیگران ریشه‌را دریك معنی ناروشن دیگری بکار میبرند. مثلا « خدا پرستی » بمعنی شناختن خدا وستودن او میآید و معنی بندگی یا آن

معنایی‌که مامیدهیم از آن خواسته نمیشود . یکی بدوست خود میگوید: « من ترا میپرستم » ، خواستش آنست که تورا بی‌اندازه دوست میدارم وبالاتراز دیگران میشناسم ، یایك معنایی نزدیك باین . معنی بندگی یا پروا هیچگاه خواسته نمیشود .

یك دلیل این سخن آنست که چون «میهن پرستی» که بهمان معنای « پرداختن و پروا کردن » میباشد گفته میشود کسانی آزردگی نموده میگویند : « میهن چیست که آدمی آنرا بپرستد ؟! .. » پیداست که پرستش را جز بهمان معنای ناروشن پنداری نمیشناسند . درجاییکه از کلمه «پرستار» این معنی را نمیخواهند وآن را بمعنی «خدمتکار» بکار میبرند. از اینسوی درکلمه « سرپرست » بازمعنی‌را دیگرگردانیده وآن را بجای «آقا» وسررشته دار میآورند .

ششم : بسیاری از کلمه‌ها بکار میرود بی‌آنکه معنای روشنی‌دارد مثلا « آزرم » که بهمان معنی است که امروز« شرافت » می نامند و یکی از کلمه هاییست که نیاز بآنها می‌داریم ، چون با کلمه«شرم» هم سجع تواند بود همیشه در پشت سر آن می آورند : « شرم و آزرم نداری ؟!.. »، واگر شما بپرسید معنای آن چیست پاسخ درستی نخواهید شنید .

در کتابها مینویسند : « دمار از روزگارش در آورد » اگر بپرسید : دمارچیست ؟.. پاسخ درستی نخواهید شنید .

می‌گویند : « درخت برومند » ، و چون معنایش را نمیدانند ، آن را بغلط، با پیش باء میخوانند (در جاییکه بازبر باء و خود بمعنی « باردار » میباشد)

میگویند « شیرغران » ، چون معنایش را نمیدانند بغلط بازبر غین میخوانند (در جاییکه از همان ریشه غریدن و با پیش غین می باشد)

میگویند : « سلام غرابی داد » این را هم ندانسته و با زبر

غین میخوانند و بسیاری آن را یك کلمه عربی میپنداوند (در جاییکه از همان ریشه غریدن می آید و « سلام غرا » نادرست، ولی آواز غرا » درست میباشد)

یك نتیجه بد این نابسامانی آنست که کلمه ها را در همه جا بکار میتوانند برد . مثلا «غران» را چون معنایش نمیشناسند ویژه شیر میپنداوند و جز در پی آن نمیتوانند آورد . در جاییکه آن‌را در هر چیز « غرانی » توان آورد .

کلمه « بیهوده » همیشه درفارسی بکار میرود. ولی اگر بپرسید « هوده » بچه معنی است پاسخی نخواهید شنید . ولی درجاییکه‌بمعنی نتیجه گرفته شود « باهودة » نیز توان گفت و در همه جا آن را توان بکار برد.

هفتم : بسیاری از کلمه ها که معنی هاشان بهم نـزدیك است ولی جدایی درمیانه میدازند بهم آمیخته‌شده وجداییشان از میان رفته.مثلا بیم و ترس وهراس‌راکه هریکی معنای جدایی میدارد (بیم ترسیدن از یك زیانیست که گمان میرود و درست بهمان معنی نگرانی میباشدو ترس بهمان معنی شناختن خود و هراس ترس سخت است) بهم می آمیزند .

همچنین آراستن و پیراستن را که آن‌یکی بمعنی شناخته خود و این یکی بمعنی پاکیزه گردانیدن است یکی گرفته میشود .

همچنین توانستن و یارستن که آن یکی بمعنی شناخته خودواین یکی بمعنی دلیری کردنست بهم‌آمیخته میگردد .

همین نابسامانی چندان دامنه دار است که برای گفتگو از آن یك کتاب یا دفتر دربایست است ویکی از زمینه های‌آن « گونه ها » (صفتها) است که در بیشتر آنها این‌درهمی رخ داده . ببینید: سخت -دشوار، سفت ـ سخت ، بزرگ ـ سترگ ، بلند ـ دراز ، تند ـ تیز ،

تند ـ زوده راست ـ درست هر دو تا که با هم گرفته شود معنیهاشان نزدیك میباشد و از اینرو همیشه بهم آمیخته شود .

میگویند: « این کار برمن سخت است » در جاییکه بایدبگویند « دشوار است ». میگویند : « رخت بلندی پوشیده بود » در جاییکه باید بگویند :رخت درازی » . میگویند : « اینسخن درست نیست » در جاییکه باید بگویند «ـ راست نیست »

همچنین در آن دیگر ها و همچنین در همه «گونه ها» که این درهم آمیزی رواج بسیار میدارد و کسی اگر نیك سنجد خیره ماند . در این باره بهترین راه پیدا کردن اخشیج کلمه است که برهنمایی آن معنی درست کلمه دانسته شود . مثلابرای آنکه جدایی میانه سخت و دشوار و سفت شناخته گردد باید اخشیج هریکی از آنها دانسته شود ، بدینسان: سخت ـ سست ، دشوار ـ آسان ، سفت ـ شول . جمله « این کار برمن سخت است » راکه گفتیم غلط استبرای آنست که در آنجا بجای سخت اخشیج آن را (که سست باشد) نتوان آورد . نتوان گفت : « این کار برمن سست نیست » ولی اگر گفته شود : « این کار برمن دشوار است » توان اخشیج کلمه را آورد و چنین گفت: « این کار بر من آسان نیست ». این آزمایش را در همه جا بکار توان برد(۱)

---

(۱) این نابسامانیهای زبان و آنچه پس ازاین یاد کرده خواهد شد در یك نشستی که ماهی دوبار برپا میشود و یکی از باشندگان آن آقای خراسانیست بگفتگو گزارده شده و آقایان بادانش و اندیشه خود یاوری بسیار بروشن گردیدن زمینه ها نموده اند و چون این زمینه درهمی «گونه ها» در نتیجه یاد آوری آقای خراسانیست و ایشان در این باره جستجوی بسیاری کرده و آگاهیهای سودمندی بدست آورده اند خواسته ایم که گفتار جداگانه ای در این زمینه نوشته و برای چاپ شدن در پیمان بفرستند.

در پاسخ هواخواه پیمان

سخن اگر برای فهمیدنست یکبار بس است

یکی بدستینهٔ هواخواه پیمان نامه ای
از تبریز فرستاده وما بی آنکه نامه‌اش
را بیاوریم این پاسخ را مینویسیم

ما پارسال گفتار های بسیار در پیرامون دین نوشتیم ، و چه در بارهٔ معنی درست دین ، و چه در زمینه اینکه اسلام چیست، و چه در پیرامون کیشهای کنونی گفتگو بسیار کردیم . در بارهٔ اسلام گفتار های دو شماره های نهم و دهم سال گذشته استوار ترین گفته ها را در بر میدارد . سخن اگر برای فهمیدن است یکبار بس است .

اگر برخی میپندارند آنسخنان کهن شد و از کار افتاد کج می فهمند . آنسخنان کهن شدنی نیست و ما آنها را کتاب نیز خواهیم گردانید . سخن راست همیشه در کار باشد .

آن کسانیکه مینشینند و بگفته های عامیانه ای از دین می پردازند معنی درست آنرا نمیشناسند وما اگر کجیهای آنانرابشماریم باید یك کتاب بزرگی پردازیم .

این یك کجی از ایشانست که خواستی را که از دین باید بود نمیشناسند و جدایی میانه « مقدمه » و «نتیجه» نمیگزارند .

در هر کاری همیشه نتیجه گرانمایه تر از مقدمه است . مثلا شما خانه ای ساخته اید ، آن برای نشستن و آسودنست و این خواست یا نتیجه گرانمایه‌تر از خود خانه میباشد . ازاینرو اگر کسی خانه ای

سازد که بکار نشستن و آسودن نمیخورد رنجهایش هدر گردد ومردم او را سبکسر و بیخرد شناسند. همچنین خانه ای که ویرانه گردیده و بکار نشستن و آسودن نمیخورد اگر کسی بآن‌دلبستگی نماید وبیاد زمان‌آبادیش دل ازو نکند و در اندیشه خانه دیگری نباشد همین نشان سبکمغزی او باشد.

دردین نیز چنین است. پاکمردانی که برخاسته اندو کوششهایی را بکار برده و بنیاد هایی گزارده اند همه اینها مقدمه بوده ، وازآنها رستگاری مردمان و رهایی ایشان‌را ازگمراهی وپراکندگی خواسته اند، و هرآیینه این خواست یا نتیجه گرانمایه تر از همه آن مقدمه‌ها میباشد.

ولی آنان این را نمیدانند، و از اینرو نتیجه را بیکبارفراموش ساخته و یا چشم پوشیده و تنها بمقدمه پرداخته اند ، و اینست تنها نشستن و گفتگو از آن کوششها کردن و کوشندگان را ستودن و سرگذشتهای ایشان‌را بازگفتن ومانند اینها را «دین» میشمارند.

در بارهٔ اسلام ، اینان آنرا چندتا باور میشمارند (باور داشتن بیگانگی‌خدا و ببودن جهان‌دیگری ومانند اینها) ، و چنان میدانند که‌آن فرهی که‌به‌پیغمبرپاك اسلام‌رسیده‌وآن‌چیزی که‌اوبجهانیان‌یاد داده‌همین باورهابوده. از اینرو چنین میشمارند که تا این باور هاهست و گروهی - بیش یاکم - بآنها گردن میگزارند دین در جای خود پایدار است و پروای هیچ چیزی نباید کرد.

همین‌خود لغزش بزرگیست و ما با آنکه یکبار در این زمینه سخن رانده ایم در اینجا بار دیگر بسخن پرداخته آنرا روشنتر می

گردانیم .

همه میدانند که پیش از پاکمرد عرب، عیسی و موسی‌وزردشت و دیگران برخاسته و همگی اینان از یگانگی خدا و بودن جهان دیگری ومانند اینها سخنهایی رانده بودند . از آنسوی اگر شماتاریخ عرب را بخوانید در عربستان پیش‌از اسلام ، کسانی بنام « حنفاء » می بوده‌اند که دربت پرستی و خدا ناشناسی پیروی از دیگران ننموده ، وهمچون مسیحیان و دیگر دینداران به‌یکی‌بودن خدا و بهستی‌جهان آینده و مانند اینها باور میداشته اند ، و چون مردم عرب خود را از نژاد ابراهیم دانستندی‌این دین را نیز از آن‌او شمارده « دین‌ابراهیم» یا « ملت ابراهیم» می خواندند. مادر شماره هشتم پارسال داستان‌چند تن از این « حنفاء » را آورده و شعرهایی را که یکی از ایشان-زید پسرعمرو - در بیزاری ازبت ها و گراییدن بسوی خدای یگانه سروده است یاد کردیم (۱)

ازآنسوی‌درقرآن میبینیم بنیادگزار اسلام چون برخاسته‌مردم عرب را بآن «دین ابراهیم» میخوانده و بارهایاد (حنفاء) می کرده(۲)

---

(۱) چند بیت از آن شعرها اینهاست :

اربا واحدا ام الف رب ادین اذا تقسمت الامور
عزلت اللات والعزی جمیعا کذلك یفعل الجلد الصبور
فلاعزی ادین ولا ابنیتها ولا صنمی بنی عمرو ازور

میگوید : « آیا بیك پروردگار یا بهزار پروردگار باور کنم هنگامیکه کارها بخشیده شود - ازلات وعزی همگی کناره جستم . مرد بخرد و شکیبا چنین کند - دیگر نه بعزی باور میدارم ونه بدو دختر آن، و نه دو بت بنی‌عمرو را دیدن میکنم»

(۲) «واتبعوا ملة ابیکم ابراهیم و ما کان من‌المشرکین» و «دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا»

پس پیداست که باورداشتن به یگانگی خدا وبهستی جهان دیگر و مانند اینها ، از پیش از زمان اسلام درجهان بوده و درهمان عربستان آنرا میشناخته اند و کسان بسیاری پیروی از آن مینموده اند. اینست ماميپرسیم: اگر دین تنها این باورهاست اینها که ازپیش از اسلام درجهان شناخته می بوده ، پس بنیادگزار اسلام بهرچه بسر خاسته ؟! ، آن کار بزرگ خدایی که او انجام بایستی داد چه بوده؟!..

بیگمان آنکسان پاسخی نتوانند داد . آنان را چنین آگاهی نیست واین شیوهٔ ایشانست که دربرابر چنین پرسشها خودرا بناشنیدن زنند وبخاموشی گرایندوسپس ازراه دیگری دستاویز یافته باز بایراد وخرده گیری پردازند.

ولی ما خود پاسخ آنرا میدانیم و میباید گفت : دین تنها چند باوری نیست . چنانکه گفتیم دین برای رهانیدن مردمان از گمراهی و پراکندگیست. یکدستگاه بزرگیست که چنین نتیجه گرانمایه‌ای از آن پدیدآید . بنیادگزار اسلام که برخاست میبایست بت پرستی را که در میان عرب رواج میداشت از ریشه براندازد ، و همگی عرب را بیکراه آورده از پراکندگی وخواری برهاند ، وبروانها وخردها تکان داده خیمهای پست را دورگرداند ، و یك آیینی برای زندگی گزارده همگی را به پیروی از آن وا دارد . این بود آن کار بزرگ خدایی که آن پاکمرد بایستی انجام دهد و برای انجام این کار بود که آن کوششها را میکرد.

این چیزیست که قرآن و کتابهای اسلامی و تاریخ در بارهٔ آن همداستانند وجای هیچ چون وچرایی نیست ، وما اینك از آن چند

نتیجه میگیریم :

۱ـ چنانکه گفتیم دین ، تنهاچند باور نیست . اینکه گروهی چند باوری را بهم بسته اند وآنرا « اصول دین » مینامند و چنین می‌دانند که تا اینها هست (و دسته ای بیش یا کم با آنها میگروند) دین پایدار است ـ همین نشان گمراهی و نادانی آنانست ، و زیان این‌نادانی کمتر از زیان پرستش لات وهبل نمیباشد .

۲ـ امروز با این گمراهیهای بسیار ، وپراکندگیهای گوناگون ، وسستی روانها وخرد ها ، و با این خواری وزبونی وپستی که در میان است اسلامی نمانده . این کیشهای بیپای پـراکنده را « اسلام » نتوان نامید ، و با این‌خواری و زبونی وپستی دعوی دین نتوان داشت . اسلام با آن نتیجه هایش دین میبود و کنون که آنها نیست اسلام هم نیست.

اما آنکه کسانی بیاد «اصل اسلام» میپردازند و دلهای خود را با آن خوش میکنند ، و یا در برابر ایرادهای پیاپی که ما بکیشهای آنان میگیریم چنین میگویند : « دین را اصلاح میکنیم » ، اینها هر یکی نادانی دیگری از ایشانست وما پاسخ هر یکی از اینها را درجای خود داده ایم .

۳ ـ هنگامیکه اسلام برخاست گرفتاری عربستان بت پرستی بود و پاکمرد عرب با آن کوشید و برانداخت . کنون گرفتاری های جهان بسیار است : این کیشهای پراکنده پانزده گانه (یا بیشتر) هر یکی گمراهی‌دیگریست و بت پرستی را نیز دربر میدارد . صوفیگری وخراباتیگری‌وفلسفهٔ یونان ومانند اینها که درقرنهای تاریك پیداشده و در ایران و این پیرامونها رواج گرفته و هنوز در کتابها و دلها ریشه

میدارد هر کدام گرفتاری جداییست . مادیگری که درقرنهای اخیراز اروپا برخاسته و بایك شکوه و نیروهای بسیاری بآسیا رسیده ومغزها را آکنده گردانیده بزرگترین وبیمناکترین گمراهیست که جهان بخود دیده .

امروزدین آنست که بااینها نبرد شود وهمهٔ آنها دوررانده گردد و در دلها جا برای راستیها باز شود ، و این کاریست که ما بآن آغاز کرده ایم وبیاری خدا پیش میرویم .

کسانی اگر میخواهند بدانند امروز را چه گمراهیهایی در میانست و با چه دشواری است که با آنها نبرد میشود شماره های‌پیمان را نیك جویند وتاریخچهٔ هشت سالهٔ آنرا نیك دانند .

اینها چیزهاییست که باید هر باخرد بافهم بداند . ولی‌آنکسان (آنکسانیکه خودرا هواداردین میشمارند و دربرابر پیمان ایستادگی مینمایند) اینها را نمیدانند ، وچون ما میگوییم ، آنزمان هم بجای اینکه بشنوند وبفهمند، این بار نا فهمی دیگری ازخود مینمایند ، و آن اینکه میگویند : « پاسخ این گمراهیها در قرآن هست» . دروغ باین‌بزرگیرا میگویند وخواستشان آنست که باز بر سر دستگاه خود بمانند .

دریك توده‌پانزده کیش پدید آورده ومردم راگرفتار گمراهیها و پراکندگیها گردانیده‌اند ، و کنون هر گروهی بآن میکوشند که کیش‌خودرا نگه دارند ودراین راه ازدروغ و دغل نیز باز نمیایستند .

نادانی ببینید : ما میگوییم دین برای شناختن معنی جهان و زندگانیست وگام نخست آن این میباشد که در جهان جز خدای

آفریدگار دست کسی در کار نیست و بهیچ کسی‌ازمرده و زنده‌جایگاهی بالاتر ازجایگاه‌آفریدگی‌نباید داد. اینها ومانند اینها را که میگوییم آنان بجای اینکه بخودآیند و این دریابند که کیشهای آنان که‌بنیاد هریکی بپرستش این کس وآنکس نهاده‌شده بیپاست و با این معنایی که ما بدین میدهیم هیچگاه نسازد، و ازآنها روگردانیده براستیها گرایند، کاریکه میکنند آنست که پرده بروی گمراهیهای خود کشند و درآینجا وآنجا نشسته بگویند: «ما نیزجز خدا دست کسیرا در کار نمیدانیم ...»، و چنین دانند که با این پرده کشیها کار چاره پذیرد.

تو گویی دین کلاهست که هرکسی‌یکیرا بسر گزارد، و چون ازان یکی پاره باشد تواند آن گوشه پاره اش را بپشت اندازد و از دیده ها پوشیده دارد، و یا اگر بنشستی خواهد رفت تواند کلاه همسایه را بعاریه گیرد و بسرگزارد و با این پرده پوشیها کار خودرا پیش برد.

داستان اینان داستان‌آن راهروان نادانیست که راه را گم کرده و در باتلاقی یا سنگلاخی گرفتار شده اند، و با اینهمه چون کسانی برهانیدن آنان میآیند بجای خشنودی دلتنگی از آن مینمایند و بیخردانه‌میکوشند که پرده بروی گمراهی‌خودکشند، واین نمیدانند که نتیجه‌اش جاویدان در گرفتاری ماندن ونابودگردیدن خواهد بود

میشنوم کسانی از اینان قرآن را دستاویز میکنند و آیه هایی از قرآن میآورند که بگمان ایشان جلوگیر راه پیماناست. میگویم: شما را با قرآن چکار است؟!، شما نخست از کیش خود سخن رانید:

آن ایراد های بسیاریکه گرفته‌ایم بآنها پاسخ دهید ویا بگردن گیرید و براه آیید. سپس هم مگر شما معنی قرآنرا میفهمید ؟!.. مگر ما نشان ندادیم که باورهای شما نوددرصد آخشیج قرآنست ؟!... مگرشما نیستید که صد داستان «غیب گویی» بنام پیغمبر اسلام وبازماندگان او نوشته اید، وقرآن آشکاره آنرا نمیپذیرد ؟! شما نیستید که صدها نیارستنی برای آن پاکمرد وکسانش میشمارید ، و درقرآن آشکاره ازنیارستنی بیزاری میجوید ؟!. شما نیستید که میانجیگری را پایه‌ای درکیش خودگردانیده اید، ودرقرآن میانجیگری‌را نمونه بت‌پرستی میشمارد ؟!.. دیگر ندانستن ونفهمیدن بالاتر از این چه باشد ؟!.. شما اگر قرآن میفهمید پس این پانزده کیش ازکجاست ؟!..

درپیش خود این را زیرکی میدانند که آن ایراد های بسیاری که گرفته‌ایم وآن پرسشهای پیاپی که پاسخ خواسته‌ایم، همه را نادیده انگارند و این بار از راه قرآن پیش‌آیند ، وچنین امید میبندند که‌ما نیز آنانرا «قرآن فهم» شناخته وپاسخ خواهیم داد و آنان میدان یافته از این آیه بآن آیه رفته و هنر خودرا که «درهمگویی وچخش و از میان بردن خواست نخست» است بنمایش خواهندگزاشت .

داستان آنکسانیست که در یك سرای شکسته و ویرانه ای جا گرفته اند، وشما که میخواهید ازآنجا بیرونشان آورید و بیك‌سرای آباد و ایمنی رسانید ، در برابر شما زیرکی مینمایند و از این اطاق که بیرونشان‌میکنید باطاق دیگری‌خزیده و ازآنجا با شما بکشاکش و ایستادگی میپردازند و چنین می دانند که یك کار بزرگی را انجام می دهند .

کار دین برآشفته وصد گمراهي وصد پراکندگی پدید آمده، و از آنسوی اروپاییگری و مادیگری از غرب رسیده، و اینها با آنها درآمیخته و یك آشفتگی بیمانندی پدید آورده بود که اگربخواهیم چگونگیِ آن وزیانش‌را بازنماییم باید کتاب بزرگی پردازیم. درچنان هنگامی پیمان پیدا شده ، و از یکسو با اروپاییگری و مادیگری و مانند اینها کوشش آغاز کرده ، و از یکسو بیکایك گمراهیهای کهن پرداخته و بیکایك آنها پاسخ گفته ، و با خواست خدا و بیاری او ، استوارترین بنیادی رابرای دین پدیدآورده و درمیان آنهمه گمراهیها یکشاهراه روشنی برای زندگانی باز نموده ــ در برابر چنین کاری ، کسانی بجست وخیز میپردازند و این زیرکی را از خود می نمایند که هر زمان بهانهٔ دیگری را پیش کشند .

یکی بپرسد : آیاشما زیان این پانزده کیش و آن رواج‌مادیگری را میدانید یا نه ؟ . اگر نمیدانید همین نادانی‌بشما بس.اگر میدانید بگویید چاره اش چه بایستی بود ؟!.. ما که بهمهٔ آنها از یکراه بسیار روشنی چاره کردیم و میکنیم ، شما چون نمیپذیرید بگویید : چکار باید کرد ؟! .. میگویند : باید « مصلحی » پیدا شود . گمراهی تماشا کنید: اینهمه‌راستیهارابااستوارترین‌دلیلهانمیپذیرند که‌باید«مصلحی» بیاید . بگرفتاری خود و خاندان خود و تودهٔ خود خرسندی میدهند تنها برای انکه از یك رشته‌پندار هـای بیپایی که یاد گرفته‌اند دست بر ندارند .

یکی بپرسد : این داستان « مصلح » را از کجا آورده اید؟ ! .. شما که میگویید : باید همه چیز را از قرآن گرفت ، این داستان از

کجای قرآنست ؟!.. آنگاه این « مصلح» از تیپ دیگران خواهد بود یاخدا اوراخواهد برانگیخت؟!. . اگر از تیپ دیگران‌خواهد بود چه نتیجه ازپیدایش او پدید خواهد آمد ؟!. یك کسی از تیپ دیگران چگونه تواند بگمراهی های آنان چاره کند ؟ ! . . اگر خدا خواهد برانگیخت این همان‌باشد که شما نمی‌پذیرید .

از این گذشته : شما خودتان گمراهید یا رستگار ؟.. روشنتر گویم : شمامیتوانیدراست و کج و نیك وبد را بشناسید یا نمیتوانید؟.. اگرمیتوانیددیگربه «مصلح» چه‌نیاز است ؟!. خودتان‌پابمیان گزارید وجهان را « اصلاح » کنید ، اگرنمیتوانید وخودتان نیز گمراهیدپس چگونه بدیگران دستور میدهید و راه نشان میدهید ؟ ! . . گستاخی نگرید : کسانیکه خود درگمراهی فرو رفته اند و اگر کسی صد پرسش کند بیکی پاسخ درست نتوانند ، میخواهند آیین آفرش رابهم زنند ، میخواهند بخدا دستور دهند . برای آنکه راه روزیشان بریده نشود بهر گستاخی دلیری مینمایند. دیروز چشم براه ناپیدا میداشتند وامروز « مصلح» میطلبند .

از شگفت ترین کار هاست که اینان با صد گمراهی و کجیکه میدارند وما بررویشان‌میشماریم بازخودرا «پیشوا» میشمارند وهمسری و همچشمی مینمایند . برای آنکه نیك دانسته شود اینان درکجایند و ما درکجاییم یکداستانی نوشته میشود :

یکی از زمینه هایی که ما از شماره نخست پیمان بآن پرداخته‌ایم داستان خرد است و گفتارهای بسیار دربارهٔ آن نوشته ایم . این را چرا کرده ایم ؟.. چنانکه بارها گفته ایم فلسفهٔ مادی خرد را باین معنی

که خواست ماست وآنرا « داور راست و کج و نیك وبد وراست ودروغ » میشناسیم نمیپذیرفت و روانشناسی نیز در این باره با آن همداستان میبود.در حالیکه اگر خرد نباشد جایی برای گفتگو از نیك بد و راست و کج باز نخواهد ماند .

چنین انگارید شما بشهری رفته اید که مردمش همه نابینایند. آیا خواهید توانست درآنجا سخن از خوشرویی و بدرویی آدمیان ، و یا از رنگهای این چیزوآن‌چیزرانید؟!.. پیداست که‌نخواهیدتوانست. زیرا دریابندهٔ اینها چشم است که آنمردم نمیدارند .

همین حالست گفتگو ازنیك و بد وراست ودروغ با نبودن‌خرد. از اینرو اگر گفتهٔ فلسفه مادی راست بودی دینها همه بیکبار بیهوده درآمدی ودیگرجایی‌برای هیچ کوششی نماندی ودرآنحال راه زندگی آن بودی که آدمیان همچون‌چهار پایان و ددان سر خود وآزاد زیندو هر کسی‌جز در پی دلخواه خود نباشد..

ما چون بکار برخاستیم این بد آموزی رواج بسیار میداشت و ما میدیدیم ملایانی که در نجف درس دین خوانده اند ، این را یاد گرفته اند و بی‌آنکه نتیجه‌اش را دریابند آنرا برخ ما میکشند . از هر باره آنرا سنگ بزرگی در راه خود دیده و بآن گفتار ها پرداختیم و چنانکه خوانندگان میدانند چه در این باره و چه در دیگر باره ها پاسخهای بسیار استوار بفلسفه مادی نوشتیم .

ازآنسوی این بتازگی رخ داده که کسی درنشستی از پیمان گله میکرده‌وعنوانش‌این‌میبوده که پیمان‌خضرومانند های آنرا نمیپذیرد. یکی پاسخ داده، گفته: « این داستانها بر خلاف عقل است » , گفته :

« عقلهای ما ناقص است باید عقل محیط باشد»

«عقل محیط» چیست بماند میخواهیم گفتهٔ آنمردرا نیك‌بشکافیم؛ بگفتهٔ اومردم بااین خردهای خود نتوانند راست و دروغ را بشناسند. اگراین راست باشد، چنانکه گفتیم ، باید بیکبار از دین چشم‌پوشید. شما آنرا ببینید که‌یکمرد اندازهٔ سبکسریش آنست که از داستان‌خضر هوا داری مینماید، وبرای پیشرفت سخن خود خرد را انکار میکند و زیان آنرا که‌بیهوده گردیدن همه دینهاست نمیفهمد. چنین کسی‌مردم را بسرخود گرد آورده میخواهد برستگاری رساند وازآنسو نیزخودرا همسر پیمان میشمارد و با آن از در خرده گیری و دشمنی میآید . در اینجاست که باید گفت : «ما درکجاییم و آنان در کجایند ؟!..» .

هواخواه پیمان دسته ای را مینویسد که فراهم مینشینندو قرآن میخوانند و آیه های آنرا عنوان نموده بگفتگو میپردازند . مینویسد: «اینان‌هم بدخواه پیمانند» .

میگوییم:آن نیزهوس دیگریست وهیچ‌سودی نخواهدداشت . آنان نیز نمیدانند که دین‌چند باوری نیست وباید بگمراهیها وپراکندگی ها چاره شود . شما از آنان بپرسید : آیا میخواهید که این کیشهای پانزده گانه که هریکی گمراهی‌دیگریست ازمیان رود ، و صوفیگری وخراباتیگری ومادیگری و مانند اینها از ریشه برافتد ؟. آیابرافتادن اینها را از دین میشمارید یانه ؟.. اگر نمیشمارید همین دلیل است که معنی دین را نمیدانید . اگرمیشمارید ومیخواهید، بگویید که‌خودتان توانید باینها پاسخ دهید و بچارهٔ بر انداختن کوشید ؟ . . مثلا هستی آفریدگار که بنیاد همه باورهاست و فلسفهٔ مادی آنرا نمیپذیرد شما

پاسخی بآن میتوانستید ؟.. اگر میتوانستید چرا نمیگفتید ؟.. داستان برانگیختگی‌نیز ازآنگونه است . آیاشما میتوانید آنرا با دلیل استوار روشن گردانید ؟! اگر میتوانید بکنید تا بدانیم راست میگویید ؟.

آمدیم که پاسخی باینها نمیتوانید و این‌کار شما نیست که با گمراهیهانبرد کنید وبکندن بنیاد آنها بکوشید، پس چه نتیجه ای‌از کارخودمیخواهید ؟!.. بهرچه‌خودرا ودیگرانراسرگرم گردانیده‌اید؟!. ازاینکه بیست تن یا سی تن گرد هم آیید و یك آیه را عنوان کنید، آن بگوید معنایش فلانست و این‌بگوید بهمانست، آن گردن فرازد و این سینه جلو آورد چسودی تواند بود ؟!..

شگفت تر ازهمه آنست که با پیمان بدخواهی مینمایید، وهمین دلیلست که معنی دین را نمیدانید و دربند آن نیستید . دلیل است که سرچشمهٔ کار شما جز هوس و خود خواهی نیست . اگر معنی دین را میدانستید، آن کوشش را که در این چند سال پیمان در راه دین کرده و آن استواری را که ببنیاد دین داده و در تاریخ بیمانند است ارج میشناختید .

نمیدانم چرا این را در نمییابید که آنکار هایی را که شما بیست تن وسی تن دریکجا نمیتوانید پیمان بتنهایی انجام میدهد؟! چرا ارج چنین‌فیروزی‌را نمیشناسید ؟!.. اگرراستی‌را دربند دین هستید وبلندی نام خدا را میخواهید چرا از این فیروزیها بتکان نمیآیید و همراهی نمینمایید ؟!..

این دسته قرآنی از صد سال پیش پیدا شده و در مصر و عراق میبوده واز چند سال باز بایران نیز رسیده . کسانیکه تا چند سال

پیش بآن میپرداختندی اگر از روی هوس نبودی یك نتیجهٔ نیکی‌را در برداشتی و آن اینکه باور های اسلامی بدانسان که بوده شناخته گردد و آنکسان خود درست باور باشند (همچون حنفای زمان پیش از اسلام) . لیکن کار دین از آن درست نگردیدی . زیرا چنانکه گفتیم دردین بیش ازهمه نبرد باگمراهیها وبت پرستیها و برانداختن آنها دربایست است و این کار از دست آندسته بر نیامدی (چنانکه‌تا کنون نتوانسته بودند یك پاسخی بمادیگری دهند ـ نتوانسته بودند یك دلیلی بهستی روان وخرد یادکنند وهمچنین درمانند اینها)

هرچه هست این دسته آنروز برستگاری نزدیکتر از دیگران میبودند . ولی امروزکه ما بدینسان از یکسو دین و باورهای دینی‌را با استوار ترین دلیلها روشن میگردانیم و از یکسو بگمراهیها پاسخ های برنده میدهیم کسانی بهردستاویزی که از ما دوری گزینندهمین نشان هوسبازی و خود خواهی آنان خواهد بود .

کلمه هاییکه میخواهیم

۳- مون

درشماره‌یکم‌گفتیم آقایان عمادی وآزاد «مونه» را بمنعی خاصیت (یاطبیعت یك چیزی) یاد آوری کرده‌اند که در فرهنگها باین معنی نوشته‌اند ودر شعرها نیز آمده . لیکن گفتیم «خیم» که درآدمی‌بمعنی خصلت یاخلق بکار میرود خود بهمان معنی است ،وآیا بابودن آن‌بکلمه دیگری نیاز هست یانه واز خوانندگان پاسخ خواستیم .

از خوانندگان نوشته‌ای نرسیده ، ولی چون «خیم» یا«خصلت» یا «خلق» اگرچه از دیده‌باریك بینی همان خاصیت است ، لیکن‌چون در اندیشه ها بآن معنی دیگری داده میشود و بهر حال یك جدایی

درمیانه فهمیده میگردد از اینرو بکلمه دیگری که بمعنی خاصیت باشد نیاز هست وچون کلمه «مو ه» درفرهنگها وشعرها شناخته میباشد میباید همان را برگزینیم وبکار بریم . تنها چیزیکه هست آنست که هاء در آخر کلمه‌های فارسی پسوند است وباید از آن یك معنی دیگری فزونتر ازمعنی خود ریشه خواسته شود ودراینجا چنان معنایی فهمیده نمیگردد . ازاینرو خود ریشه را که «مون» باشد میگیریم که اگر درجایی نیاز افتد پسوند هاء را بآخرش آورده و«مونه» هم توانیم گفت .(۱)

برای همین معنی کلمه های دیگری نیز یادآوری شده وازجمله آقای ابراهیم کاویان (ازلار) کلمه « سرشت » را وآقای ناصر روایی از(خلخال) «درایش» را بهمین معنی یادآوری کرده‌اند.

میگوییم : «سرشت» گذشتهٔ«سرشتن» است که بمعنی خمیر کردن بکار میرود . سرشت بمعنی خمیره آورده میشودومعنی‌خاصیت نیز ازآن توان فهمید ، ولی معنی خود کلمه نیست .

«درایش» از ریشه «درآییدن» است که درفرهنگها بمعنی‌تأثیر کردن آمده وبهر حال از معنی خاصیت جداست . از آنسوی ما چون کلمه «درآمد» را بمعنی «دخل» بکار میبریم اگر بخواهیم جدا شده ها ازآن بیاوریم یکی از آنها «درآیش» خواهد بود. ازاینرو نیزبکار بردن آن درمعنی «خاصیت» بی‌زیان نخواهد بود .

چنانکه آقای عمادی یادآوری کرده‌اند درفرهنگها ده‌کلمه بیشتر را بمعنی طبیعت یاخاصیت آورده‌اند ولی بیشتر آنها درست نیست وبهر حال چون دردرست‌گردانیدن زبان یکی ازپایه‌ها اینست که هر کلمه‌ای یك معنی وهر معنایی یك کلمه دارد ازاینرو بانها نیازی نخواهیم‌داشت

---

(۱) مثلا یکی از معناهای هاء کوچکیست وماتوانیم در جاییکه این معنی را میخواهیم «مونه» بگوییم .

پاسخ ـ پرسش

پرسش :

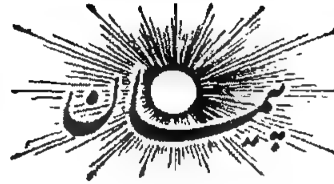
شما درباره «دروغ مصلحت آمیز» سخن‌راندید . اما چیزدیگری هست که درکتابها آنرا «توریه» مینامند واحادیثی دربارهٔ آن‌میآورند. کسانی را دیده‌ام که‌بپسران خود آنرا یاد داده وچنین میگویند :اگر کسی درخانه را زد وپرسیدآقات درخانه هست یانه پاسخ داده بگو در اینجا نیست وخواستت این باشدکه در اینجا که من ایستاده‌ام نیست . این را جایز میشمارند ولی میخواهم اندیشه شمارا بدانم .

پاسخ:

کسانیکه چنین چیزیرا سزا شمارند همین‌نشان نادانی ایشانست . آنانکه یکمشت پندارهای بیهوده‌را برای خود کیش سازند وبرسر آنها بامردمان جهان‌کشاکش نمایند ناگزیر باشند «تقیه» و «توریه» ومانند اینهارا «سزا» گردانند .

اینان آن نافهمانیند که میپندارند یك دروغی یا یك کار بد دیگری‌را چون درپرده پیچیدی یارنگ آن‌را دیگر کردی دیگر زیانی نخواهد داشت . اینان باراستیها کاری نمیدارند وزیانی را که از کار های‌بد پدید آید درنمییابند ،واینست درهر چیزی تنها دربند رویه آنها میباشند . مثلا آنان ربارا حرام میدانند ولی‌اگر بیك سیر نبات‌مصالحه شد حلال است .

ما میگوییم : هر چیزیکه نه راست است ناسزاست . آنچیزیکه اینان «توریه» مینامند اگرهم دروغ نباشد فریب ودغل است وچون نه راست است ناسزاست .



شماره سوم

شهریور ماه ۱۳۲۰

دارنده : کسروی تبریزی

سر دبیر : سلطانزاده

راهبر : فتحی

درباره شناختن جهان

—۳—

ازدو گفتار پیش که دراین زمینه نوشتیم دونتیجه بدست میآید :
یکی اینکه آدمیان ازروزیکه بروی زمین پیدا شده‌اند همیشه در پیش رفتن بوده‌اند ومیباشند . لیکن این پیشروی همیشه از دو رشته باشد :

۱) ازراه افزار سازی وافزودن بشکوه بیرونی زندگانی و جلو رفتن دردانشها وآگاهیها :

۲) ازراه شناختن معنی زندگی وآدمیگری وزیستن بآیین‌خردانه وبهره‌یافتن از آسایش وخرسندی .

این دو رشته ازهم جدا ولی بیکدیگر بسته میباشد وهمیشه باید باهم گردند ، وگرنه تنها از پیشرفت در رشته نخست نتیجه در دست نخواهد بود .

دیگری آنکه این پیشرفت که درزمان ماازاروپا آغازیده خود پیشرفت بسیار ارجدار وبیمانندیست واینکه کسانی دشواری روز افزون زندگی را از رهگذر این دانسته بیزاری‌نشان میدهند ازناآگاهی‌میباشد

چیزیکه هستاین پیشرفت هنوز ناانجام است. زیرادراین تکان تنها در یکرشته ـ در رشته نخست ـ پیشروی‌شده، ودررشته دیگرکه خود ارجدار تر است نه‌تنها پیشروی رخ نداده بدانسانکه گفتیم چند گامی‌نیز پسروی رخ داده وانگیزه دشواری زندگانی همین میباشد .

اینست نتیجه دو گفتار . کوتاه سخن اینکه میباید در رشته دوم نیز پیشروی شود تا این تکان ـ این تکان بیمانند ـ به نتیجه رسد . خواهیدگفت از چه‌راه ؟!. میگویم : ازاین راه‌که معنی‌درست زندگانی دانسته گردد، ازاین راه‌که جنبشی درخردها پدیدار شود. از اینراه‌که یکرشته نادانیها وبدآموزیهای زهرناك که رواج یافته ازمیان برخیزدو راستیها جایگیر آنها گردد .

این گرفتاریها امروز ازدانسته نبودن معنی زندگیست ، ازشناخته نبودن‌گوهر آدمیگریست ، ازسست و ناتوان بودن روانها وخرد هاست. میباید باینها چاره شود . بدانسان که در رشته دیگر آگاهیهای بسیار گرانبهایی پیدا شده وراز های بسیاری از (طبیعت) شناخته گردیده میباید دراین رشته نیز راستیهای گرانبهایی دانسته‌گردد ورازهای‌آدمیان «وزندگانی‌باهم» ایشان شناخته‌شود.

جهانیست شگفت وبسامان ، خدامارا بدینجا آورده وآنچه‌زندگی را درمیباید درآن آماده گردانیده . این زمین ، این هوا ، این‌آفتاب، این آبها ، این ابرها سرچشمه زندگانی مایند . مارا هرآنچه درمیباید باینها سپرده شده وتنها کوششهایی میبایدکه دربایستها آماده‌گردد. آن کاریکه‌برماست تنهاکوشش‌است وبس.

روشنتر گویم : آدمیان باید از زمینها وآبها بهره جویند وبا کاشتن دانگیها وسبزیها ومیوه ها ومانند اینها برای خود خوراك بسیجند، از پنبه وپشم ومانند اینها پارچه بافند وپوشاك پدید آورند ، از آهن ومس وديگرفلزها افزاروکاچال سازند، ازآجروسنگ وچوب وديگرچیز

ها خانه افرازند، بابیماریهابکوشش پرداخته بادارو‌ها درمان کنند ، چهار پایان و مرغان سودمند را پرورده ازپشم وپر وتخم آنها بهره جویند، نیروهای طبیعت راکه دانش آنها را شناسانیده درراه آبادی جهان وآسایش خودشان بکاراندازند ...

اینهاست باینده های آدمیان. زمانیکه مینگویم خدا آدمیانرا بر گزیدهٔ آفریدگان گردانیده وخرد وفهم و دانش بآنان داده ورشتهٔ کار های جهانرا بدست ایشان سپرده وآبادی گیتی را ازایشان خواسته. آدمی برای آسایش وخرسندی آفریده شده وراه این بروی وی باز گردیده. این جهان باین بزرگی وشگفتی وآراستگی برای آسودن وخوش‌زیستن او پدید آورده شده .

چنانکه گفتیم تنها رنجیکه آدمیانراست کوششیست که‌باید درراه بسیجیدن دربایست‌ها بکار برند واین رنج بسیار نیست . بویژه پس از پیشرفتهاییکه دانشها کرده وماشینهای بسیاری برای کاشتن ودرویدن و ریسیدن وبافتن ودوختن ومانند اینها پدیدآورده. بااین چیرگی که امروز آدمیان به‌سپهر (طبیعت) پیدا کرده اند این رشته کوشش بسیارآسان گردیده

از آنسوی این کوشش اگر هم ما رنجش میخوانیم خود رنج نیست . یك کشاورزی که کشتزاری یا باغی پدید میآورد یا یك افزار سازی که هنر خود را بکاربرده افزارهای سودمندی میسازد یایك پارچه بافی که پارچه های قشنگی میبافد یایك پزشگی که بیماران را ازمرك رهایی میدهد اینها خود سرگرمیهای خوشیست و رنجی از اینها کمتر دریابند .

چنانکه گفته‌ایم مایه گرفتاری آدمیان آن نبرد دلخراشیست که باهمدیگر میدارند واین نبرد ناگزیری نیست . داستان آدمیان بااین نبرد داستان کسانیست که دریکخانه میزیند ولی‌چون آیینی در میان‌نمیدارند یك ناهاری که میخواهند نخست رنجی برده آنراآماده میکنند وسپس

باهم بکشا کش برمیخیزند و هریکی میکوشد که فزونتر از دیگران سهم برد، وبرسرهم میکوبند ولقمه از دست یکدیگر میربایند وبدینسان زندگی‌بخود تلخ‌میکرداانند وآن بدترکه میپندارند زندگی جزچنین نباید بود . ولی اگرمرد باخردی سامانی میان ایشان پدیدآورد ویکی‌را بر ایشان‌گمارد که بهرکدام باندازه ایکه میسزد سهمی دهد آن‌کشاکش از میان برخاسته وآسودگی پیش آید .

امروز اینهمه کشاکشها وزدوخوردها ورنجشها وگله‌ها ودویدنها وجنگها وکشتارها که‌در جهانست همگی نتیجه آنست‌که جهانیان بانبرد وزور آزمایی زندگی میکنند ، وکاریکه میباید کرد همانست که این نبرد ازمیان برخیزد وزندگی از روی یك آیین بخردانه باشد .

دوباره میگوییم : باین نبرد نیازی نیست وآنرا جز گمراهی و نادانی جهان پدید نمیآورد . این نبرد هنگامی بودی‌که داشته های‌سپهر برای زندگانی همگی بسنده نبودی وچنین‌چیزی نیست . یکی از سامان ها که در اینجهان پدیدار است همین است که چنین کمی در میان نمیباشد .

کسانی‌گاهی این را بهانه‌میکنند وچنین میگویند : مردمان‌بیشترند وخوراك وپوشاك ودیگر دربایستها باندازه نیازهمگی نیست . میگوییم : این دروغست وهیچ دلیل باخود نمیدارد . مثلا یکی ازجاهاییکه مردمش انبوهند چین وآن پیرامونهاست .کی درآنجا چنین کمی نمودار است؟! . آری در سالهای آخر در اروپا و آمریکا گرسنگان فراوان بوده‌اند و لشکر بسته بنمایش بر میخاسته اند و داستانهای شگفتی ما از آنها شنیدیم . بلکه بنوشته روزنامه های خودشان سالانه انبوهی ازگرسنگی مرده و یا ازترس مرگ ازگرسنگی خودکشی میکرده اند . ولی اینها هیچیك دلیل‌کمی داشته های طبیعت نیست . زیرا بنوشته همان روزنامها در همان‌کشور ها ، درهمان هنگام ، گندم وجو وشکر وقهوه ودیگر

خوردنیها فزونتر آمده و بدریا میریختهاند ، و این دلیل است که این گرسنگی نه از کمی داشته های طبیعت بلکه ازنبودن سامان درستی در زندگی بوده .

از هیچراهی این نتوان پذیرفت که داشته های طبیعت کمتر از نیاز آدمیان باشد . آدمیان هرچه بیشتر گردند بازکمی درمیان نخواهد بود . بویژه باراههاییکه دانشهای امروزی برای بهرهمندی بیشتر ، از زمینها و آبها ودیگر چیزها، یادداده . آفریدگار داناییکه بکودك درشکم مادر روزی میرساند مردمی را بیروزی بجهان نخواهد آورد .

ازاین گذشته کمی انگیزه کشاکش وربارهای نباشد. کمرا هم توان بآیین وسامان بخشید و بهمگی سهم داد .

کسانی هم ببهانه دیگری برخاسته میگویند : « کشاکش درنهاد آدمی نهاده شده» وبرای این چگونگی زیست ددودام را دلیل میآورند: دودرنده لقمه ازدهان یکدیگر درآورند ، دوخروس هریکی که نیرومند تراست آن دیگریرا دور راند ومرغهارا ازآن خودگرداند، دو درخت پهلوی هم هرکدام کهرونده تراست سر برفرازد وآندیگری را بزیر گیرد واز هواوآفتاب بیبهره گرداند. برخینیز بجای دورتریرفته وفلسفه داروین را یاد آوری کرده چنین میگویند : «کشاکش دربنیاد آفرش نهاده. درجهان هرچیزیکه تواناتر وبباز ماندن شایاتراست چیزهای دیگر را ازمیان برد ونابود گرداند» یامیگویند : «درجهان هرناتوانیخوراك تواناست این قانونیست که بهمه چیز ودرهمهجا روانست وما را از آن گزیری نتواند بود » .

امروز بهانه بزرگتر همینست . این بدآموزیهای مادیگری بابر وبال بسیار درهمهجا رواج یافته ودستاویز بمردم داده وبرای پاسخ این گمراهیست که ما داستان «جان وروان» را نوشته وبارها آن راروشن گردانیدهایم .

خوانندگان ازآن داستان آگاهند واینست پاسخ داده میگوییم :
این نه راست است که کشاکش درنهاد آدمی نهاده شده. آدمی کجا و ددان یاپرندگان یادرخت کجا ؟!.. فلسفه داروین وسخنانیکه آن در باره پیدایش چیزها ودرزمینه «بازماندن شایاتر» گفته درست است ولی آدمی ازآن بیرونست وراه زندگانی این جداست

آدمی ازدو نهاد پدید آمده: نهاد جانی ونهاد روانی . نهادجانی همانست که‌درفلسفه شناخته‌اند. همچون دیگرآفریدگان سرچشمه‌درخواست ها ودریافتهای آن «خودخواهی» است واز کشاکش بادیگران‌بازنایستد. ولی‌نهاد روانی جداست، وآدمی ازاین‌نهاد نه‌تنها بکشاکش باهمجنسان خود یادیگران ناگزیرنیست . از این نهاد بدلسوزی بامردم و غمخواری و دستگیری ناگزیر است . از این نهاد بجای زور آزمایی با ناتوانان ونابود گردانیدن آنان بنگهداری از ایشان وجانفشانی ناچار است .

کسانیکه کشاکش وزور آزمایی دد ودام ودرخت را میبینند چرا غمخواری وجانفشانی آدمیان را نمیبینند ؟!.. چرا این نمیبینند که چهار پایان ازدرد همدیگر آگاه نتوانند بود ، ویك گوسفند که سرش را میبرند گوسفندان دیگر در پهلویش ایستند وبی آنکه دردی یا سهشی (احساس) درخود یابند چرا کنند ، ولی آدمی اگر گرسنه‌ای را بیند دل‌باو سوزاند وچه‌بسا خودرا گرسنه گزارده نانش را بوی دهد ، و چون او نان را خورد وسیر گردید این دلشاد شود . ببین جدایی از کجا تابکجاست ! بارها رخ دهد که یکتن بآب‌افتد یادرمیان آتش‌ماند و دیگری خودرا به بیم انداخته وی را رها گرداند . این‌کجا ونبرد و کشاکش کجاست ؟!.

میباید پذیرفت که آدمی جزاز دیگر آفریدگانست وخود بسیار دور است که این را بپای آنهابریم . اگر آنها بکشاکش ناگزیرند این ناگزیر نمیباشد ، ودر این یکرشته دریافتها ودرخواستهای دیگری

ازدلسوزی بدیگران ونیکی ودوستی راستی پرستی وماننداینها هست .
اینست آدمی میباید بجای نبردوکشاکش با غمخواری وهمدستی زید و
بجای زور آزمایی بدستگیری ناتوانان کوشد .

ما چون در پیمان ، دراین زمینه ها سخنان بسیاری رانده ایم ،
دراینجا بیش ازاین برسر این سخن نمیایستیم . این بهانه که کشاکش
درنهاد آدمی نهاده شده بسیار بیپاست . این نتیجه آنست که معنی درست
آدمی شناخته نگردیده×

آدمیان باید بابدیها بجنگند وببرانداختن آنها کوشند . باید از
پراهـا و چراهای قشنگ وسودمند نگهداری نمایند ، و بفزونی آنها
کوشند ودراها و گزاها وخزاهای زیانمند و دلازار را بنابودی کوشند.
از هر باره جهان را بپیرایند وبیارایند . اینهاست بایای آدمیان .

اینها گفته های شاعرانه نیست ونا سنجیده سخن نمیرانم . خـدا
خرد بآدمیان بخشیده که نیك وبـد وسود وزیان را از هم شناسند ،
واز بدیها دوری وبنیکیها پیروی نمایند . یك بدی با آن گزندها وزیانها
(کشاکش زندگانی) ، چرا ازآن دوری نگزینند ؟ . . چرا در زندگی
یکراه بخردانه ای پیش نگیرند ؟ . .

این چـه نادانیست که همچون دوندگان لقمه از دهان یکدیگر
ربایند ؟ . چه نادانیست که جهان باین آراستگی را برای خود دوزخ
گردانند ؟ ! . . چـه نادانیست که شب وروز در پـی روزی دوند و
روی آسایش نبینند ؟ . .

شما راهزنان راچرا دنبال میکنید ؟ ! .. بدزدان چرا کیفر میدهید؟!..
اگر راه اینست که بدیها همچنان باشدواندیشه چاره نشود پس چرا بآنها
میپردازید ؟! .. چرا بآنها میپردازید ویك پتیاره بدی را با این گزندها
وآسیبها بحال خود میگزارید ؟! ..

کسانی خواهندگفت : «این نشود ، پیش نرود .» بپرسید چرا؟!..

شما این را از کجا میدانید ؟! یك چیز شدنی را از نا شدنی با چـه نشان میشناسید ؟ ! . . اینان آن سست نهادانندکه باهیچ کوشش‌مردانه‌ای همراهی ننمایند ، وهر چه را که تازه شنوند این پاسخها را دهند . اینان اگر صد سال پیش بودندی وکسی بااینان سخن از مشروطه و زندگی قانونی گفتی باو نیز این پاسخ دادندی .

اینان کسانیند که هرگفتگویی که از توده وآسایش آن رود بی پروایی نمایند واین پاسخها را دهند ، ویا از درهمچشمی ورشکبری آمده نادانیهایی نمایند . ولی اگر بخودشان یك زیانی یا آسیبی رسد آنهنگامست که فریاد وناله بلند کنند و همچشمی ورشك وهمه چیز را فراموش کرده از دوست ودشمن‌یاوری خواهند. آنهنگامست که سیتزه‌رویی نشان داده چنین گویند : « بابا چنین نمی شود ، بیایید یك چاره ای کنیم » .

اینان آن کوتاه اندیشان نافهمند که اگر دریك سودایی هزار ریال ودوهزار ریال سودی امید دارندشب نخوابیده بارها آن‌را ازآغاز تا آنجام از اندیشه گذرانند . ولی باگفتاری یا کتابی‌که در باره‌توده و آینده آنست بیپروایی نشان داده وبیك بار خواندن و اندیشیدن تن در ندهند .

مادر دیباچه گفتار نشان دادیم که در قرنهای باستان ، سالیان درازی ، آدمیان درساختن افزار و افزودن بشکوه بیرون زندگانی پیش رفته بوده اند، ولی چون معنی «باهم زیستن» وراه آن را نمیدانسته‌اند تیره به تیره در بیابانها وبر سر کوهها میزیسته اند وهر تیره ای از ترس تاخت وتاراج دیگران خانه وآبادی بنیاد نهادن وباغ وکشتزارپدید آوردن نمیتوانسته اند ، وبدینسان زیست بیابانی میکرده اند تاکسی بر خاسته وبآنان معنی «باهم زیستن» را یاد داده وقانون وفرمانروایی در میان ایشان پدید آورده ودرنتیجه این بوده‌که آبادیها وشهرها پیداشده

وماگفتیم این یک گامهای تندی در راه پیشرفت بوده.

امروز ما در برابر یک چنان داستانی میباشیم، وچنانکه گفتیم میباید بیک جنبش بخردانه ای برخاست وبیک بار چندگامی پیشرفت. این جنبشی که در قرنهای بازپسین در اروپا، در زمینه دانشها وآگاهیها و در پی بردن برازهای سپهروساختن افزارهای زندگانی، رخ داده یک جنبش بزرگیست ومیباید همانند آن جنبش درشناختن معنی درست زندگانی و پی بردن بگوهرآدمی وخیمهای او ودرزیستن از روی آیین خردمندانه روی دهد. بدانسان که نیرو های مغناطیس والکتریک و بخار وبسیار مانند اینها را شناخته ایم وبه زندگانی خود شکوه بیمانندی داده ایم میباید هم بدانسان راستیهایی را در باره آدمی و گوهر او شناخته و نیروهای روانی او را دانسته وبدرون زندگانی سامان بیمانندی دهیم.

آری آدمی چون از نهاد جانی همجنس چهار پایان و ددانست خیمها و هوسهای ناستوده آنان را - از آز وفزونی جویی وستمگری و برتری فروشی و مانند آن - داراست و اینها اورا بکشاکش برمی انگیزد، و ما میبینیم که امروز زندگی همه نبرد گردیده، و آدمیان رفتاری بدتر از ن جانوران پیش گرفته اند. چیزی که هست این خود از کمیهای آدمیانست که میباید از خود دور گردانند.

آدمی هرآنچه دارد نباید نگه دارد. آدمیان بیمار نیز گردند، آیا باید به‌آن گردن گزارند؟! . آدمیان بجنگ و کشتار یکدیگر نیز برمیخیزند، آیا این ناگزیری ایشانست؟!..

همه گفتگو از آنست که در آدمی یکرشته خیمهای بدجانوری هست که باید از آنها جلوگیری شود. آدمیگری آدمی باخرد وروان اوست. باید اینها توانا گردد و سررشته کردار و رفتار دردست آنها باشد.

کوتاه سخن: رنج و گرفتاری آدمیان و اینکه بهره‌ازآسایش

و خرسندی نمی‌بینند بیش‌از همه نتیجه این‌اژدها نبردیست که‌درزندگی با هم میکنند . میباید باین چاره شود.

خواهند پرسید : راه‌چیست ؟!.. میگویم : راه‌دانستن وبکار بستن است . چنانکه گفتیم می‌باید تکانی در خردها پدید آید و چند گامی در راه پیشرفت جهان به‌تندی برداشته شود . می‌باید بخردان پیش‌افتند و جهان‌را ازاین‌گرفتاری رهاگردانند . در هرکاری راه این‌بوده.

نخست می‌باید این راستیهارا همه بفهمند و بدآموزیهای‌مادیگری را از مغز بیرون گردانند . این بدآموزیها بجهانیان بسیار گران بسر آمده . انبوهی از مردمان همینکه شنیده‌اند : « زندگی نبرد است‌وهر کسی باید تنها در بند خود باشد » ، این باهوسها و خود خواهیهای آنان سازگار افتاده و بیکبار از جا رفته و خود را درلگام‌گسیختگی و سود جویی و ستمگری ازاد شناخته‌اند . چنانکه درهمین رشته‌گفتار ها نوشته ایم این بدآموزیها در همه جای جهان تکان سختی بمردم‌داده و مایه ناتوانی خردها و روانها گردیده‌و باز نوشته‌ایم که‌یکی‌ازانگیزه های دشواری‌زندگی همینهابوده . چون بایك هیاهویی در جهان‌پراکنده شده بسیاری آنهارا بی‌چون و چرا پنداشته‌اند . می‌باید‌گفت چنین نیست و اینها همه گمراهیست.

دوم جایگاه آدمی وارج‌آن نشان داده شود . فلسفه مادی آدمی‌را بادد ودام بیکرشته کشیده و از ارج آن بسیار کاسته . می‌باید فهماند اینها نه‌راست‌است . آدمی‌کجا ودد ودام کجا ؟!.، آدمی دارای گوهر های گرانبهایی همچون روان وخرد میباشد. آدمی برگزیده آفریدگان است خدا اورا آفریده و رشته کار های جهان را بدست او سپرده و آفریدگان را همه درزیر دست او نهاده.

آدمی نه‌برای آنست‌که باکشاکش خوراکی ونوشاکی‌و پوشاکی بدست آورد ، و باستم و چیرگی روز گزارد ، وبا تلخکامی‌وپشیمانی

بمیرد و از میان رود . برای چنان زیستی خرد چه بایستی ؟!.. دانشها چه بایستی ؟!.. زیستگاهی باین شگفتی وزیبایی چه‌بایستی ؟!..

آدمیان برای آنند که زمین را آباد گردانند ، و باخوشی و آسودگی زیند ، وخواست خدارا (خواستی راکه از آفرش اینجهان می‌داشته) بکار بندند . هریکی ازایشان باید ، نه‌تنها دربند خوشی و آسایش خود ، بلکه دربند خوشی و آسایش همگان باشد وهرکس در زمان زیست بکارهای نیکی درراه آبادی جهان برخیزد.

سوم باید این آموزاکها ودانا کهای سست وبی ارجی ، که بنام دین یاکیش یافلسفه یاعرفان یاادبیات ، یابهرنام دیگری، اززمانهای‌پیش باز مانده وامروز یادها ومغزها را آکنده میدارد ازمیان رود .

اینها هیچ سودی نمیدارد ، وبخیره مایه گرفتاری اندیشه‌هاگردیده. اینها نه راست است که عنوان دانش و آگاهی پیدا کند ، ونه دستور های درستی را در برمیداردکه آیین زندگانی شمرده شود . رویهمرفته یك توده‌ای ازنادانیها و بدآموزیهای گذشتگانست که درهم آمیخته. اگر برخی ازآنها یك بنیاد درستی داشته امروز آن نیز از میان رفته است. کوتاه سخن‌آنکه می باید اینهاهمه ازمیان رود ومغزها ازآنهاتهی گردد.

امروزکه ماميخواهیم آدمیان را یك راه‌نوینی آوریم وباراستیها آشنا گردانیم میباید اینهارا از میان برداریم .

چهارم میبایدمعنی‌خرد وجایگاه آن نیك شناخته‌گردد وارج‌بیشتری بآن گزارده شود . میباید جدایی‌که میان آن با پندار ها و هوسها و دریافتهای جانیست نیك شناخته گردد . امروز یکی از گرفتاریهاست که انبوه مردم معنی خرد وجایگاه آنرا نمیدانندوارجی راکه بآن‌میباید گزاشت نمیگزارند وکار بجایی رسیده که سبکمغزانی برای پیشرفت‌یك پندار پستی یایك افسانه بیپایی باخرد دشمنی مینمایندودست بدامن«عقل محیط» ومانند آن میزنند . اینها میباید ازمیان برخیزد .

گزارش جهان

۱ - جنگ در اروپای شرقی

در پایان مرداد ماه که ماه دوم جنگ در اروپای شرقی بپایان میرسد خون ریزی با همان شدت اولیه در جریان بوده و از دریای شمال تا کناره های دریای سیاه آبادیها ویران و خرمن های هستی هزاوان بیگناه به‌آتش آز وطمع میسوزد . ما از نظر تاریخ تغییراتی که در یکماهه مرداد در جبهۀ مشرق رخ داده چگونگی آن رابطور اجمال شرح میدهیم .

۱ - در اوایل مرداد ماه نیروی فنلاند با کمك نیروی آلمان حملات سختی بناحیه بندر مورمانسک (آخرین نقطه شمالی که راه آهن شوروی بدریای شمال میرسد) نموده وکوشش زیادی بخرج‌دادند که خودرا به‌بندر نامبرده رسانیده و راه ارتباط شوروی را از دریای شمال قطع نمایند ولیکن در برابر ایستادگی روسها حملات آلمانها و فنلاندی‌ها در این نقطه نتیجۀ روشنی بدست نداد. از نیمه مرداد ماه سنگینی‌فشار فنلاندیها بجبهه‌کارلی و شمال دریاچه لادوگا متوجه‌گردیده و بالاخره به تسخیر شهر های ویرتسلی واقع در کارلی و سوتاوالا ، لاهدن پوهیا ، موفق شده و بعلاوه نیروی فنلاند جزایر هورسو ،بیور فهلن و لائمن واقع در نزدیکی هانگورا اشغال کردند .

مطابق خبرهای رسیده در اواخر مرداد ماه فنلاندیها بخش‌مهمی از نیروی خود را بجبهه جنوب انتقال داده و برای بدست آوردن شهر ویبورك و تهدید منطقه شمال لنین‌گراد خودرا آماده میکنند.

۲ - نیروی مهمی که از روسها در جبهه استونی بخطرمحاصره شدن افتاده بودند دایرۀ آن در مرداد ماه از سوی جنوب و شرق

روز بروز تنك‌تر شده ودر اواخر مرداد نیروی آلمان بین دو دریاچه ایلمن و پی یوس راه یافته وبشهر ناروا رسیدند و بطوریکه کارشناسان جنگی اظهار میدارند هرگاه نیروی آلمان از مشرق استونی خود را بکناره های خلیج فنلاند برساند ارتباط نیروی متمرکز دراستونی بامرکز کل فرماندهی قطع گردیده و یگانه راه ارتباط آنها منحصر به دریای بالتیك خواهد بود .

۳ - جبهه مرکزی - نیروی آلمان در اوایل مرداد ماه منحصراً در برابر اسمولنسك وگومل پیشرفت زیادی کرده و بدروازهٔ این دو شهر رسیده بودند. در یکماهه مرداد نیروی آلمان درتمام جبهه مرکزی بحمله های سخت مبادرت نموده و پس از تسخیر شهر اسمولنسك و گومل در سایرقسمت های‌جبهه نیز پیشرفت نموده وخط جنك‌را مستقیم ساخته وبا دادن تلفات معتنابهی توانستند فرورفتگی آن‌را اصلاح نمایند.

٤ - جبهه اوکرانی یا جنوبی - رویهم رفته نیروی آلمان در مرداد ماه در جبهه اوکرانی بیش از سایر نقاط پیشرفت نموده است چنانکه در ظرف این یکماه سمت غربی رود دنی‌پر تماماً بدست آلمان افتاد و شهر های مهم ژیتومیر . نیکلایف ـ خرسون- دنپرو پتروسك ـ از طرف آلمانها تسخیر گردید ولیکن بندر مهم اودسا تسلیم نشده و هنوز در برابر مهاجمین با شجاعت هرچه تمامتر پایداری مینماید.

استان اوکرانی که در حاصل خیزی مشهور جهان بوده و انبار غله روسیه حساب میشد ، و از جنگ گذشته باین‌طرف دولت‌شوروی برای تأسیس کارخانجات بزرگ و استخراج‌کانهای آن بویژه کان آهن کریووی روك زحمات زیادی کشیده و پولهای گزافی بمصرف رسانیده است، ومطابق اخبار واصله‌تنهابرای تأسیس کارخانه برق دنپروپتروسك که استعداد تولید دو میلیارد کیلووات برق داشته و در حدود یکصد میلیون لیره انگلیسی خرج نموده و چندین سال برای بنای آن انرژی

صرف شده است ولی افسوس که اینهمه زحمات هزاران کارگردرظرف یکی دوروز بهدر رفته و سازمانیکه ملیونها مردم از آن سود میبردند با خاك یکسان گردید.

۳ ـ جنك در افریقای شمالی و شرقی

چنانکه درشماره پیش گفتیم بواسطه گرمای تابستان عملیات جنگی در افریقا در حال تعطیل بوده و منحصر بزد وخورد های گشتی طرفین شده است و گاه و بیگاه هواپیما های بمب افکن و شکاری هردوجانب دست‌برد هایی مینمایند درعین حال چه دولتهای محور وچه دولت‌انگلیس در این چند ماهه تابستان بیکار نبوده و با فزودن نیرو و ابزار های جنگی‌میکوشند وتاآنجاییکه مقدوراست خودرا برای‌نبرد سختی درآیندهٔ نزدیك‌آماده میکنند. بطوریکه ازخبرهای رسیده معلوم‌میشود دولت‌ایتالی و آلمان درمیدان جنگ افریقا درحدود ۲۲الی ۲۵ لشکر تهیه دیده‌اند که شاید ٥ لشگر ازآنها زره‌پوش وموتوریزه باشد. دربرابر آن دولت انگلیس چه ازهندوستان وچه از سایر مستملکات خود نیروهای‌معتنابهی بخاك‌مصرپیاده‌کرده وابزارهای مهیب‌جنگی ازهرطرف دنیا بمیدان جنگ لیبی گسیل داشته است و البته بمحض اینکه گرمای تابستان سپری شده و هوا مساعد گردد عملیات سختی در افریقای شمالی آغاز خواهد شد وچون نیروی انگلیس وابزار های جنگی ازحیث نفرات وتعداد بنیروی ایتالیا وآلمان برتری فاحش دارد احتمال زیاد میرود که ابتکار عملیات دراین دفعه نیز مانند دفعه اول دردست انگلیس بوده ودرصورت امکان نتیجه جنگ قطعی را درمیدان جنگ افریقای شمالی بدست بیاورد .

در افریقای شرقی (درکشور حبشه) هنوز مشتی ازنیروی‌ایتالیا درنقطهٔ گندار پایداری نموده وبرحسب خبرهای رسیده‌گاهگاهی بحمله متقابل نیز مبادرت میکنند . این دسته کوچك از نیروی ایتالیا ارزش سپاهی بودن خودرا نشان داده وثابت کردندکه هرگاه همه ارتش‌ایتالیا

که درحبشه میجنگیدند مانند یکمشت محصورین گندار پایداری کرده وروح سربازی داشتند مدتهانیروی انگلیس درافریقای شرقی گرفتاربوده وچه‌بساکه پیش‌آمد جنگ درمشرق بجریان دیگری میافتاد .

مدتی است که مستملکه کوچك جیبوتی فرانسه (جاییکه خط آهن حبشه بدریای سرخ اتصال پیدامیکند) ازشمال وجنوب وغرب از طرف نیروی انگلیس وجمعی ازفرانسویان آزاد(طرفداران ژنرال‌دوگل) احاطه‌گردیده واز طرف مشرق نیزتوسط نیروی دریایی انگلیس‌محاصره شده است آخرین اطلاعی که از جیبوتی رسیده ذیلا مینگاریم .

ویشی - ۲۸ مرداد - خبر گزاری فرانسه خبر میدهد رادیوی جیبوتی ازدیروز دوباره بکار افتاده است‌گوینده رادیو بالحن تأثرآمیزی اوضاع فرانسویانیکه دراین مستملکه‌محصور مانده‌اند وبناحق‌دچارمحاصره شده‌اند تشریح نموده وگفته است‌کمیابی خوار و بارکه بصورت قحطی درآمده است همه روزه بر شماره تلفات ما می‌افزاید ماتصمیم گرفته ایم پیش از آنکه دراثر قحطی بکلی از پای درآییم رفتار مخالف انسانیتی را که نسبت بما میشود برای دنیای متمدن تشریح کنیم وجدان‌جهانیان دراین مسئله قضاوت خواهد کرد .

۳- ملاقات رئیس جمهور امریکا و نخست وزیر انگلیس

دراوایل مرداد ماه ناگهان روزنامهای اروپا وامریکا در اطراف سیاحت احتمالی آقای روزولت رئیس جمهور امریکا قام‌فرسایی نموده وپیش بینی میکردند که آقای رئیس جمهور بعنوان سیاحت و گردش یك مسافرت دریایی خواهدکرد. ضمناً از تعیین خط‌سیر واز مدت این مسافرت اظهار بی‌اطلاعی کرده ودرعین‌حال پیش بینی میکردندکه‌غیبت آقای رئیس جمهور دراین موقع مهم‌صرفاً عنوان‌گردش وسیاحت نداشته وای بساکه برای ملاقات بازمامداران انگلیس دریك نقطه ازدریاصورت خواهد گرفت .

مرور زمان درستی حدس این اشخاص را به ثبوت رسانید و بیانات آقای (کلمنت اتلی) معاون آقای نخست وزیر انگلیس که در اواخر دهۀ دوم مرداد ماه درجلو رادیو ایراد نمود پرده از روی اسرار این گردش و سیاحت دریایی برداشت ومعلوم شد که آقایان روز ولت رئیس جمهور امریکا باونستن چرچیل نخست وزیر انگلیس دریك نقطه از اقیانوس اطلس در داخل کشتی یوتماك امریکایی باهم ملاقات وبرای حل قسمت مهمی از مقدرات ملل جهان گفتگو کرده اند .

اینك اعلامیه مشترکی را که پس از این ملاقات مهم تاریخی انتشار یافته وشامل هشت نکته اساسی میباشد ذیلا از نظر خوانندگان پیمان میگذرانیم .

۱ـ دو کشور امریکاوانگلیس بهیچوجه قصد افزایش خاك یابدست آوردن امتیاز دیگری ندارند .

۲ـ این دو کشور باهرگونه تغییر مرزهای کشورها که ملتهای ذینفع آزادانه موافقت خودرا باآن اعلام داشته باشند مخالفند .

۳ دو کشور امریکا وانگلیس حق هرملت را در انتخاب نوع حکومتی که برای خود مناسب میبینند محترم شمرده وامیدوارند مللی که اکنون بزور ازحقوق وحاکمیت واستقلال محروم شده‌اند ازنو این حقوق را بدست آورند .

٤ـ این دو کشور بارعایت تعهداتی که اکنون بگردن گرفته اند خواهند کوشید برای هر ملتی کوچك یابزرگ پیروزمند یامغلوب بطور تساوی حق شرکت دربازرگانی بین‌المللی و دسترسی بکلیۀ منابع مواد اولیه که برای رفاهیت اقتصادی ایشان لازم است قائل گردند .

۵ـ این دو کشور مایلند تمام مساعی خودرا بکار برند تا کلیۀ ملت‌ها بتوانند در زمینه امور اقتصادی بایکدیگر همکاری کامل کنند و برای همه شرایط کار بهتر وترقی‌اقتصادی کامل‌تر وامنیت اجتماعی‌بیشتر

فراهم گردد .

۶- این دوکشور امیدوارند پس‌از انهدام کامل اصول‌بیدادگری نازی صلحی برقرار گردد که درپرتوآن کلیه ملت‌ها بتوانند در داخله مرزهای خویش بآرامش بسر برند ومطمئن باشندکه تمام مردم‌کشورها خواهند توانست دور ازبیم واحتیاج بزندگی خویش ادامه دهند .

۷- درنتیجهٔ چنین صلحی باید همه‌کس حق داشته باشددراقیانوس ها ودریاهای آزاد بفراغت وامنیت مسافرت کنند .

۸- این دوکشور معتقدند که تمامی ملت های دنیا بعلل معنوی ومادی باید دست از اعمال زور بردارند تاوقتی که یك ملت تسلیحات زمینی ودریایی وهوایی خودرا بمنظور حمله بکشور های خارج ازمرز خویش ادامه دهد هیچ صلحی درآینده پابرجا نخواهد ماند بهمین علت این دوکشور عقیده مندند که تا هنگام استقرار صلح پایدار و تأمین آرامش اجتماعی لازم است کلیهٔ ملت هاییکه ممکن است نیروی خود را در راه تجاوز ومهاجمه بکار اندازند مطلقاً خلع سلاح گردند وبهمین جهت امریکا وانگلیس درعملی شدن هرگونه اصلی که ملتهای‌صلح‌جو را ازفشار تحمل ناپذیر تسلیحات خلاصی بخشد یااین باررا سبك کند از هیچگونه کمك وتشویق خودداری نخواهندکرد .

آقای روزولت دربازگشت ازاین مسافرت در نیویورك در جلسه روزنامه نگاران اظهاراتی نموده گفت :

یکی از مسائلی‌که دراین ملاقات باآقای چرچیل نخست وزیرانگلیس کرده ودربارهٔ آن تصمیم گرفته‌اند موضوع کمك باتحاد جماهیرشوروی بوده است . آقای روزولت دربیانات خود اظهار داشتند : دولت شوروی مشمول قانون وام واجاره نخواهد بود زیرا این دولت میتواند بهای مواد جنگی را که بخریداری آنها مایلست نقداً بپردازد ومن مطمئنم که مقاومت نیروی شوروی تازمستان آینده بطول خواهد انجامید لیکن

دولت شوروی هم اکنون نیاز فوری بمهمات و مواد جنگی دارد تاجنك را درتابستان ادامه‌دهد وهمچنین محتاج کالاهای دیگراست که باید هنگام آغاز جنگ دربهار سال آینده بشوروی برسد .

در نتیجهٔ همین ملاقات تصمیم گرفته شد که نمایندگان دولت امریکا وانگلیس ونماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی بزودی درمسکو دور هم گرد نشسته ودرباره نوع کمك وترتیب رسانیدن آن گفت وگو نمایند .

البته آینده نزدیك نتیجه این تصویب وطرز کمك ومقدار آنرا که این دودولت بزرگ ثروتمند جهان میخواهند باتحاد جماهیرشوروی بنمایند روشن خواهد ساخت وباید منتظر شد و دید .

پس از انتشار این اعلامیه طرفداران عدم مداخله امریکا درجنك اروپا بیکار ننشسته هریکی آزادانه نظریهٔ خود را باوسائل گوناگون انتشاردادند اینك خلاصهٔ ازنطق آقای چارلس‌لیندبرك که یکی ازمخالفین جدی سیاست‌روزولت است برای‌استحضار خوانندگان پیمان نویلاذکرمیکنیم

نیویورك ۱۸ مرداد ـ آقای چارلس لیندبرك درطی نطقی‌که‌ایراد کرد چنین گفت :

آزادی ملت امریکا جزء اوهام درآمده است زیرا این ملت‌حق ندارد دربارهٔ رویه‌ای که باید امریکا دربرابر جنگهای کنونی درکشورهای بیگانه درگرفته است اظهار عقیده کند . هرقانون که در امریکا وضع میشودمربوط بکمك‌امریکا بانگلیس‌است. شکی نیست این اطمینان که ملت امریکا بزودی داخل جنگ خواهد شد ملت انگلیس را در ایستادگی بیش از پیش تشویق کرده است .

چارلس لند برك از دولت در خواست نمود که تمایلات صدی هشتاد افراد ملت امریکا را که قصد دارند از جنگ بر کنار مانند رعایت کند .

٤ - ژاپون بیکی ازمقاصد خود رسید

چنانکه در شماره دوم پیمان در بخش گزارش جهان در پیرامون آرزو های ژاپون شرحی نگاشته واحتمال اقدام فوری ژاپون را برای رسیدن بیکی از آنها اشاره کرده بودیم پیش آمد ماه مرداد درستی پیش‌بینی مارا تأیید کردوملت ژاپون باشوق هرچه تمامترقطعه هندوچین فرانسه را اشغال وپس از سالها انتظار بالاخره بیکی ازآرزوهای‌دیرینه نائل شدند .

از رویهمرفته خبر هائیکه در اطراف این پیش آمد از منابع مختلفه جهان بدست ما رسیده معلوم میشود ظاهراً دولت ژاپون برای توجیه اقدام خود درمخاطره بودن هند وچین را بهانه قرار داده وبرای اثبات این مدعا راضی بودن دولت ویشی را بانجام این‌کار دلیل میآورد بهرحال ژاپونی‌ها نقشه چندین ساله خودرا باسرعت هرچه تمامتر اجرا ودنیارا دربرابر کار انجام یافته قرار دادند .

اینك عین خبر ویشی را که دربارهٔ عقد قرارداد بین ژاپون و فرانسه رسیده است محض استحضار خوانندگان گرامی ذیلا مینگاریم:

ویشی- چنانکه خبرگزاری فرانسه اطلاع میدهد امروز ساعت‌یازده بامداد پروتکل فرانسه وژاپون امضا گردید این پروتکل بمنزله زمینه سیاسی برای سازشهای فنی آینده است که بمنظور تأمین دفاع مشترك هند وچین صورت خواهد گرفت .

از طرف دولت فرانسه دریا سالار دارلان و از طرف دولت ژاپون سوتو ماتسوئوکا سفیر کبیر ژاپون در فرانسه بعنوان نمایندگان مختار معرفی شدند .

متن پروتکل چنین اشعار میدارد :

نظر بوضع بین‌المللی کنونی وبا رعایت این نکته که بعقیده دولت ژاپون درصورت تهدید هند وچین فرانسه آرامش کلی آسیای خاوری

وامنیت کشور ژاپون در مخاطره خواهد افتاد ازیک‌طرف دولت ژاپون که تعهدات خود را درمحترم شمردن‌حقوق ومنافع فرانسه درخاور دوروبویژه تمامیت اراضی هندوچین فرانسه را درهمه بخشهای هند وچین بار دیگر تأکید کرده و از طرف دیگر دولت فرانسه که قبلا تعهد کرده است درباره هندوچین هیچ پیمانی یاسازشی که مستقیماً یا بطور غیر مستقیم مخالف بامنافع ژاپون باشد بادولت ثالثی منعقد نسازد اکنون مشترکادر مواد ذیل سازش حاصل کرده‌اند .

۱- هردو دولت تعهد میکنند که بمنظور دفاع مشترک از هند وچین فرانسه تشریک مساعی نمایند .

۲- دودولت دربارهٔ اقداماتی که باید بدین منظور درپیش گرفت جداگانه به‌تبادل نظر خواهند پرداخت .

۳- تاوقتی که علل انعقاد این‌قرارداد بقوت خودباقی باشد مقررات بالا باعتبار خود باقی خواهد ماند .

مراسم امضای‌این پروتکل ساعت‌یازده بامداد دردفتر کاردریاسالار دارلان صورت‌گرفت . متن این سند بدو زبان فرانسوی وژاپونی تنظیم یافته سفیرکبیر ژاپون هنگام امضای برگی‌که بخط ژاپونی نوشته شده بود قلم معمولی اروپایی را کنار گذاشته ونام خود را باقلم مخصوص ژاپونی ها در زیر صفحه نگاشت .

دولت انگلیس که ناگهان حریف پرزوریرا در دروازه های شرقی هندوستان مشاهده نمود با همه‌گرفتاریهایی که امروز دارد بیکارننشسته دولی را که منافع آنها نیز به‌تهدید خطر زرد دچار شده است بدور خود جمع ومتفقاً دربرابر ژاپون صف آرایی نمودند چون گرفتاریهایی که انگلیس درجنگ اروپا وافریقا در مقابل آلمان و ایتالیا دارد فعلا اجازه نمیدهد مشکلات پیش‌آمدها درآسیای دوررا بزور اسلحه حل و فیصله دهد بناچار دست باسلحه اقتصادی زده ومیخواهد ژاپون رابافشار

اقتصادی رام ودر نقطه‌که فعلا هست جلو آنرا بگیرد اینك اخباریکه از تدابیر انگلیس ومتفقین‌آن دربرابر تجاوز ژاپون حکایت مینمایدبرای استحضار خوانندگان ذیلا میگاریم :

لندن - خبرگزاری انگلیس خبر میدهد دولت انگلیس ودولت امریکا برای تلافی عملیات ژاپون در هندوچین فرانسه‌که دیروز (ایدن) وزیر خارجه انگلیس آن را هجوم تازه ژاپون تعبیر کرده است آنی غفلت نکرده‌اند .

چنانکه اعتبارات ژاپون درامریکا وانگلستان از همین امروزتحت توقیف در آمده است . اقدامات دولت انگلیس بشرح زیر رسماً اعلام شده است .

بموجب قانون دفاع ملی بادارات خزانه داری و بنگاههای بانگی دستور داده شد ازامروز که ۲٦ ژویه میباشد اجرای کلیهٔ حواله های مربوط باعتبارات ژاپون در انگلستان اعم ازحواله های نقدی یامعاملات برواتی بدون اجازه مخصوص خزانه داری ممنوع وموقوف دارند .

در دیگر نقاط خاك امپراتوری انگلیس نیز نظیر همین دستور صادر شده است .

روزولت رئیس جمهور امریکا هم توقیف اعتبارات ژاپون (و چین اشغال شده) در امریکا را اعلام داشته است دراعلامیهٔ که راجع باین موضوع ازطرف کاخ سفید صادر گردیده چنین توضیح شده است بموجب تصمیمی که امروز بموقع اجرا گذاشته شده کلیهٔ معاملات مالی وبازرگانی اعم‌از فرستاده‌ها یارسیده‌هاکه مشمول منافع واعتبارات‌ژاپون میشود تحت نظارت دولت قرار میگیرد وهرگونه تخلف از اجرای‌آن موجب کیفر خواهد بود . ظاهراً تصمیم مربوط بچین برای آن گرفته شده است که دارایی دولت ژاپون درمناطقی‌که از چین بدست ژاپون اشغال شده است راکد بماند ازاین‌گذشته امروز بامداد اعلام شده که

دولت هلند در لندن با مقامات هند هلند مشغول گفتگو است تادر نتیجه وقایع اخیر هند و چین تصمیمات مقتضی بگیرد

پرتوریا - (پایتخت افریقای جنوبی) خبرگزاری انگلیس خبر میدهد درپروتوریا بطور رسمی اعلام شد که دولت اتحادیه افریقای جنوبی تصمیم گرفته است دارایی ژاپون را در افریقای جنوبی راکد کند موضوع تحریم بزودی بموقع اجرا خواهد درآمد.

آنچه مسلم است دولت ژاپون بمواد نفط وکائوچوی انگلیس و امریکا و هلند محتاج تراست تاانگلیس ومتفقین آن به ابریشم ژاپون!

دولت ژاپون نیز در برابر اقدامات انگلیس و متفقین آن سستی بخرج نداده و بیك سلسله کار های مهم شروع وپیش از همه معارضه بمثل نموده اعتبارات انگلیس و دستیاران او را در کشور ژاپون و مستملکات آن راکد ساخت. چون سیاست ژاپون در خاور نزدیك از یك فقره ملاقات و گفت گوهاییکه بین وزیر امور خارجه ژاپون و نمایندگان خبرگزاری آلمان و ایتالیا بعمل آمده است تا اندازهٔ روشن میشودبرای اطلاع خوانندگان عین پرسش وپاسخ آنها را ذیلا مینویسم

توکیو - خبرگزاری ایتالیا خبر میدهد دریا سالار (تویودا) وزیر امور خارجه ژاپون به پرسشهایی که نمایندگان خبرگزاری آلمان وخبرگزاری ایتالیا ازوی نموده اند چنین پاسخ داده است.

پرسش نخستین - ژاپون در خاور دور و آلمان و ایتالیا دراروپا برحسب مقررات پیمان سه جانبی ملت های زمامدار شناخته شده‌اندجنك هاییکه درچین و اروپا و افریقا درگرفته با وجود اختلاف وجههٔ سیاسی و نظامی خود بایکدیگر ارتباط دارند نظر شما در این باره چیست؟

پرسش دوم - عوامل مرامی و اقتصادی و سیاسی که موجب پایداری حکومت چونك کینگ شده آیا ممکن است نقاب بیطرفی را از چین براندازد ؟

پرسش سوم - نظر شما در بارهٔ محاصره اقتصادی ژاپون چیست؟

پرسش چهارم - آیا به عقیده شما عقد پیمان سیاسی و نظامی بین انگلیس و شوروی (صرف نظر ازدولت امریکا) مخصوصاً پس از اظهاراتی که ایدن وزیر خارجه انگلیس در این باره کرده است مخالف باروح پیمان بیطرفی با ژاپون و شوروی نیست؟

پرسش پنجم - عقیده شما در باره وضع اقیانوس بزرگ، و بویژه در بارهٔ سیاست هند هلند در استرالیا و فشار انگلیس وآمریکا بردولت سیام چیست؟

وزیر امور خارجه ژاپون پاسخ هریك از پرسشهای پنجگانه را چنین گفتند .

پاسخ یکم - برحسب پیمان سه جانبی ژاپون در خاور آسیا ملت زمامدار شناخته شده است و موقعیتی همانند آن در اروپا نصیب آلمان و ایتالیا شده است این سه ملت منتهای حدیت را بخرج میدهند که نظم نوینی بوجود آورندجنگهایی که هم اکنون درگرفته بیکدیگر پیوند دارند و تحول این جنگها بسته برویه مشترك ملتهایی است که از قرار معلوم درصدد مخالفت با این سه کشور متحد برآمده اند این سه کشور متحد برعلیه خود پرستی آنها هم آهنگی کامل دارند در باره ژاپون باید گفت که این کشور تصمیم دارد بهر وسیله شده جنگ را درچین پیشرفت کامل دهد و در خاور آسیا منطقه مشترك که قرین رفاهیت و ترقی باشد برپایهٔ ثابتی بوجود آورد.

با اینکه جریان پیش‌آمدها در آسیا بی اندازه تحت نفوذاوضاع عمومی جنگ اروپا قرارگرفته ولی من معتقد هستم که این سه کشور متحد که پیمان سه جانبی بسته اند با یکدیگر صمیمانه هم‌کاری خواهند کرد تا تمام‌موانعی راکه ممکن است در راهشان پدیدار گردد برطرف سازند وهمین کشور ها برای تأسیس اصول دادگری بین المللی وصلح

بمنظور خود خواهند رسید

پاسخ دوم - بدیهی است که این نقاب از چهرهٔ بیطرفی بر گرفته خواهد شد واین تنها مربوط بعواملی نیست که شما بذکرآنهاپرداختید بهرحال ژاپون برای بر انداختن اصول (چانکای شك) سستی بخرج نخواهد داد.

پاسخ سوم - دولت ژاپون قصد دارد که آسیای خاوری را قرین رفاهیت و ترقی کند اقداماتی که با همراهی دولت فرانسه‌برای دفاع از هندوچین درپیش گرفته شده است مظهر بر جسته ای از این اصل سیاست ژاپون میباشد که دولت فرانسه نیز آنرا پذیرفته است هیچگونه محاصره ای نخواهد توانست ژاپون را از پیمودن راهی که در پیش گرفته است باز دارد.

پاسخ چهارم - مفهوم قرار داد های انگلیس و امریکا با دولت اتحاد جماهیر شوروی هرچه باشدآنچه برای ما اهمیت دارد طرزرفتار دولت شوروی است بهر حال دولت ژاپون همواره با دقت تمام نگران اوضاع است.

پاسخ پنجم - دریاسالار تویودا چنین گفت : من از این فرصت استفاده کرده بار دیگر اظهار میکنم که توسعه ژاپون در سمت جنوب در حقیقت سیاست کاملا صلح جویانه ایست که منظور از آن بر قرار کردن روابط دوستانه بین ژاپون و نواحی جنوبی است و این نکته واقعاً بنفع تمام دنیا میباشد نمیتوان فهمید که چرا برخی از ملتها تااین اندازه از مقاصد حقیقی ژاپون بی‌اطلاع بوده و اتهامات بی‌اساس بوی وارد میکنند؟ من فقط از این ملت ها که همیشه در جست وجوی عیب دیگران هستند می پرسم چرا از عیب خویشتن تااین مقدار غفلت دارند و پیوسته درصدد تیره کردن روابط بین‌المللی میباشند ؟ ! .

ترکیه و سیاست مدبرانه آن در این جنگ بزرگ

باتوجه اجمالی به نقشهٔ اروپا و قسمتی از آسیای باختری بموقعیت بسیارباریك ترکیه میتوان پی‌برد باداشتن چنین موقعیت باریك وخطرناك اینکه تاکنون در اوضاع سیاسی این دولت جوان تغییر مهمی رخ نداده و با نهایت خونسردی بانجام برگرام خود مشغول بوده و هیچ گونه تهدید درمشی سیاسی آن تأثیر نمیکند بهترین شاهد بقدرت فکر مردان سیاسی ترکیه بوده و بزرگترین گواه باتحاد و یگانگی ملت آنـ می باشد .

از آغاز جنگ کنونی سیاست دولت ترکیه چه از طرف دول محور و چه از ناحیه دولت انگلیس و متفقین آن مورد بحث قرار گرفته و در پیرامون آن گفت‌وگو های زیادی شده است ولیکن در هیچ موردی دولت ترکیه تحت تأثیر قرار نگرفته و پیوسته منافع ملت ترك را برهمه چیز مقدم شمرده و گاهی مغلوب احساسات و فریفتهٔ مواعید نگردیده است.

سیاست صریح وروشنی که دولت ترکیه در این دنیای پرآشوب برای خود انتخاب نموده درخور آنست که برای خوانندگان پیمان شرح داده شود ولی‌چون دراین شماره جا بازنمانده آنهارا برای شماره‌آینده می‌گزاریم. چنانکه وعده داده‌ایم مارفته‌رفته دراین بخش پیمان‌بمشخصات ومزایا افزوده وامیدمندیم که خواهیم‌توانست دردلهای خوانندگان آگاهی های درستی ازاین پیش‌آمد های پیچ درپیچ جهان پدید آوریم وازاین راه نیز بمقصود حقیقی پیمان که ایجاد اندیشه های ارجدار ودرست در میان توده های شرقیست کمك خواهیم کرد .

در پیرامون پیش آمدهای آخر

(بجای تاریخ)

این شماره پیمان گفتارهایش تانیمهٔ شهریور بچاپ رسیده وتنها بخش تاریخ باز میماند که من بسفر شیراز وبوشهر رفتم واینك پس از بیست ویکروز باز گشته‌ام .

در این بیست و یکروز در تهران داستا نهایی رخ داده و دیگر گونیهایی پیش آمده واینست ماتاریخ را بشمارهٔ دیگر گزارده بجای آن این گفتار را مینویسیم .

در این هنگام کسانی چشم خواهند داشت که ما نیز سخنان خودرا دیگر گردانیم وچیز های تازه ای نویسیم . ولی ما سخن دیگر نخواهیم گردانید وچیز تازه ای نخواهیم نوشت. گفته های ما همانست که تا کنون گفته ایم و از این پس همانها را خواهیم گفت . ما دیروز میگفتیم : « یکمردمی باید خود نیك باشند تا پیش روند » کنون نیز همان را میگوییم وهمان را دنبال میکنیم .

این در دیدهٔ ناآگاهانست که پیش‌آمد ها چیز تازه ای مینماید و بآنها ارج بسیار مینهند . مانیك میدانیم که این پیش آمد ها جز نتیجه ناگزیر آلودگیهای خود توده نیست . ما از پیش این داستانها را دانسته ، وبرای جلو گیری بچاره‌آن آلودگیها میکوشیدیم. کنون چیز چاره‌را ، بیش از همه ، کندن ریشه آنها را می شناسیم ومیباید باین کوشیم .

یك توده ناتوان وآلوده همیشه آماجگاه گزند و آسیب باشند

وهمیشه‌لگد مال‌دیگران گردند . این‌نتیجه ناگزیر ناتوانی و آلودگی ایشان است .

یکجدایی میانه دانا و نادان اینست که نادان بخود پیش‌آمد ها نگرد و بشادی یادلتنگی ازآنها پردازد . ولی دانا درجستجوی ریشه و سرچشمهٔ آنها باشد و فریب نمایشهای بیرون را نخورد .

دورنروم : ماسرچشمهٔ گرفتاریها راآلودگی خود توده‌میشماریم وبرآنیم که به‌این‌آلودگی چاره کنیم . دیروزباین می کوشیدیم‌امروز نیز بآن‌خواهیم کوشید وراه خودرا دیگرنخواهیم گردانید .

☆☆☆

من می بینم کسانی زبان باز کرده از پیش آمدها وازاینکه یك پادشاهی از میان رفته شادیها مینمایند وبآن شاه رفته نکوهش دریغ نمیگویند . اینان کسانیند که دیروز از ستایشهای گزافه آمیز باز نمی ایستادند بلکه چاپلوسی نیز می نمودند. ولی امروز بدینسان ببد گویی برخاسته اند . مرا بااینان سخنانی هست :

نخست : این نشان نا فهمی ایشان است که به پیش آمد ها ارج بسیار میگزارند وپروای سر چشمه وریشهٔ آنهارا نمی نمایند. این از نادانی آنانست که همهٔ کار ها را از یك تن می شناسند و از رفتن او شادیها می‌نمایند .

دوم : من میپرسم پس از آن ستا یشهای گزافه آمیز دیروزی چه بود ؟! .آیا این پستی نیست که دیروز آن چاپلوسیها رامینمودید وامروز این بدگوییها را میکنید؟ ! .. شما اگر نام این رفتار خود را نمیدانید من یادتان دهم : این پست نهادی و بیشرمی است . اگر زبان

آنرا نمیشناسید من شما را بیاگاهانم : زبان این دیگران را بخود خندانیدن و یك توده را درچشم بیگانگان خوار و بی ارج گردانیدن است.

این خود خیم پستی است که کسی تا تواناست او را بستایند و چون ناتوان گردید بنکوهش برخیزند . مردان آزاده بابدکاران درزمان تواناییشان ستیزند و جلو بد کاری را گیرند . آری شاعران بشما چنین یاد داده اند که کسی تا بختیار و تواناست به او فروتنی نمایید و چون روزگار دستش را بست «بکام دوستان چشمش» درآرید . ولی این جز یك دستور پست نهادانه ای نیست. دستوریست که از یك شاعر فرومایه‌ای در یك زمان زبونی ایران تراویده است .

میدانم شما پیش خود بهانه ای می دارید . شما یکدسته تان نویسندگانید وچنین میخواهید که هر زمان عنوانی بدست آورید و سخنانی بهم بافید. یکروز ستایشگری کنید ویك روزبه نکوهشگری برخیزید . باینده ای برای خود جز سیاه کردن روی کاغذ نمیشناسید پابندی بهیچ چیزی نمیدارید و دلهاتان بتوده نمی‌سوزد وبیخردانه معنی نویسندگی را این دانسته اید .

یکدسته دیگری بکار بزرگی یا بجایگاه والایی رسیده اید و جز دربند نگهداری آن نمی باشید ، و برای همین نگهداری دیروز آن چاپلوسیها را می‌نمودید و امروز این بدگوییها را میکنید . نه در اندیشه توده ورستگاری آن هستید ونه پروای شرم و آزرم مینمایید.

رویهمرفته شما از این راه نان میخورید و پیش خودتان همین بهانهٔ شماست . ولی باید بدانید که این بهانه را دزدان و راهزنان نیز میدارند . آنان نیز از آن راه نان میخورند . بدانید که از زشت ترین کار

ها نان خوردن از این راهها ست . از زشت ترین کار ها برای انـدك سودی مایه بدنامی یك توده را فراهم آوردن است .

من ازشاه رفته هواداری نمی نمایم. هنگامیکه می بودوبا آن توانایی فرمان میراند هواداری از او نمینمودم . چه رسد بکنون که گزارده ورفته . هواداری من ازتوده ایران است . این پستیها که شما مینمایید مایه بی آبرویی ایران است . هر کسی خواهد پنداشت همگی ایرانیان همچون شمایند و همگی این خیم پست را میدارند که کسی تاتواناست او را بستایند و گزافه دریغ نگویند و چون ناتوان گردید بیکبـار زبان بدگویی باز کنند . برای آبروی توده است که این چند سخن را می نویسم .

آری آن شاه بدیهایی کرد و یکی ازبدیهایش این بود که مشروطه را از میان برد ومجلس را از ارج انداخت . این بدیهای او در تاریخ باز خواهد ماند . ولی من میپرسم : این کاررا چرا کرد ؟!. چه انگیزه هایی اورا باین کار برانگیخت ؟ ..

شماپاسخ این را نمیدانید ، ولی ما خود نیك میدانیم ودراین باره آگاهیهای شایا می داریم . من که دارندهٔ پیمان ونویسندهٔ این گفتارم دراین باره آگاهیهای می دارم که در سراسر ایران کمتر کسی آنها را میداند واگر روزی هنگامش رسد و آنها را در پیمان و یا در جای دیگر بچاپ رسانم همگی خیره خواهید گردید . صد راز بزرگی در میان است که مردم یکی را نمیدانند .

اینها بماند بهنگام خود . انگیزه اش هر چه بوده باشد از میان بردن مشروطه گناهیست که آمرزیده نخواهد بود . چیزیکه هست

آن شاه این را تنها نکرد وشما در آن گناه همباز او میباشید. آن شما بودید که باهرخواست او همراهی نمودید وبرای سود خود پـابروی قانون اساسی نهادید . شما بودید که هر کاری که شد زبان بستایش و گزافه گشادید .

کنون هم زیرکانه لبهای خود را پـاك نموده میخواهید چنین وانمایید که هیچ گناهی نکرده اید وهرچه کرده تنها یکتن کرده ، و گمان میکنید مردم این را ازشما خواهند پذیرفت .

ولی بدانید مردم اینرا نخواهند پذیرفت . این توده آن اندازه هم درمانده نیست که بدینسان فریب خورد . وآنگاه شما در پیشگـاه خدا ، و در پیشگاه راستی ، پاسخده این گناه خود میباشید ، و این بدکاری شما درتاریخ بازخواهد ماند .

میدانم خواهید گفت : ما ناگزیر میبودیم . این بهانه ایست که بسیاری از گناه کاران در ایران آورند . ولی بگویید چه چیز شما را ناگریز گردانیده بود ؟!.. اگر شما بکنار ایستاده آن کارهای قـانون شکننانه رانمی‌پذیرفتید ویا بآن ستایشهای گزافه‌آمیز برنمی‌خاستید چه گزندی بشما میرسید ؟!.. پس چرا دیگران که کنار ایستادند هیچ گزندی ندیدند ؟!..

شما همیشه توانید این بهانه را پیش آورید. امروز که زبان باز کرده نکوهش وبدگویی ازشاه رفته می کنید فردا اگر کسی ازشما باز پرسی کند آنجا نیز همین بهانه را آورید . شما میخواهید هرروز هرچه‌دلتان خواست بکنید وفردابهانه‌آورده بگویید ناگزیر میبودیم. می‌خواهید یکتوده و یك کشور را بازیچهٔ هوسهای خود گردانید .



بسخن خود باز می گردیم : شما امروز بهرسو نگرید راستیو استواری گفته‌های پیمان نمایان است . با یك پیش آمدی ، درسراسر کشور آشفتگی پدیدار است و هر دسته ای فرصت یافته بکار خود می کوشند . راه زنان بسر راهها ریخته راهروان را لخت می کنند . روستاییان هرچه می یابند بچپاول می‌پردازند. ملایان میدان یافته به « امر بمعروف » می کوشند . نویسندگان در جستجوی میدانند که سخنان بی ارجی را برشتهٔ نوشتن کشند . هر دسته ای درپی هوسها و بد کاریهای خود میباشند و آیندهٔ کشور و توده را بیکبار فراموش ساخته اند. این چیزهاست که ماازسالها پیش دانسته وبچاره‌میکوشیم. این چیزهاست که ما آلودگی نامیده سرچشمهٔ گرفتاریها می‌شماریم . اینهانتیجهٔ آنست که مردم کشور گروه بگروهند وهر گروهی‌خودرا ازدیگران جدامی‌دارند وهر گروهی با اندیشه های دیگری می‌زیند. ما هشت سال است فریاد زده می گوییم : یکتوده را پیش از همه راه باید، راهی که همه‌در آن گردآیند . میگوییم: در یکتوده بایداندیشه ها یکی باشد . کنون نیز همان را خواهیم گفت وهمان راه پیشین را دنبال خواهیم کرد . یگانه راه رستگاری شرق همین است که ما پیش گرفته ایم .



می بینیم کسانی از پیش‌آمدها گله می کنند وچنین وامینمایند که خدا اینمردم را بدبخت گردانیده . می گوییم : جای هیچ گله نیست . شما خود بخود کرده اید ونتیجهٔ کردار خودتان است که دچار

گردیده اید .

خدا ، یا طبیعت ، یا هرچه شما نام دهید ستمگر نیست که یک گروهی را بدبخت گرداند. من می‌پرسم : شما چه‌چیز تان از دیگران کمتر است ؟!.. بالاتان ازدیگران کوتاه تر است ؟!.. نیروهای مغزیتان ناتوانتر است ؟!.. کدام یکی ازاینهاست ؟!.. پس چگونه می گویید : خدا شما را بدبخت گردانیده ؟!.

آنچه شما بدبختی می‌نامید نتیجهٔ رفتارهای خودتان است. شما مردم شگفتید ومن نمیدانم بشما چه‌نامی‌دهم ؟ شما میخواهیدنکوشید ونتیجه بردارید . میخواهید همه بد کنید ونیك بینید .

می خواهید همچون کودکان در پی هوسهای خود باشید و با اینهمه درزندگی فیروز گردید. نمی‌دانم این چشمداشت از کجاست؟!. همانا خودرا خویشان خدا میشمارید ؟!..

شما بآشکارترین قانون زندگی‌پشت پا زده اید. من باز میگویم: یك توده راپیش‌ازهمه راه باید. این‌باید که همگی یکچیزخواهند، رو بیکسو آورند ، دارای یك اندیشه باشند ، همگی بیك آیین زیند . این که‌آشکارترین قاعدهٔ زندگیست شما آنرا شوخی میشمارید وچنین میدانید که اگر نبود نبوده .

من می‌پرسم : شما این قاعده را می‌دانید ؟!.. اگر می‌دانید پس چرا بکارنمی‌بندید؟! چرا بیکی شدن اندیشه ها و آرزوها نمیکوشید؟! ما که سالهاست در این زمینه درتلاشیم چرا یاوری بما نمی کنید ؟!..

شما هر یکیتان ، اگر زنده ماندن خود را بسته بفلان چاره یا درمان‌دانیدآیا چکار کنند ؟..نه‌آنست که باشتاب بجستجوی آن‌پردازد

و از هر راه باشد بدست آورد ؟.. پس چگونه است که این قاعده را که مایه زندگی یك توده است بکار نمی‌بندید ؟!.. چگونه است چنین درمانی را خوار میشمارید ؟!..

من می‌بینم شما معنی‌دانستن راهم نمی‌شناسید . چنین می دانید چیزیرا که شنیدید و سرسری یاد گرفتید آن دانستن است . می باید بگویم: این دانستن نیست . دانستن باور کردن وبکار بستن است .

شما این سخن و مانند این را شنیده اید ولی باور نداشته اید . آن پندار های پست کیشی ، آن اندیشه های قلندرانه که در مغزهای شماست نچنان گیجتان گردانیده که اینگونه آموزاکها رافرا گرفتن وباور کردن توانید .

شما یکدسته بزرگی گرفتار پندار های شوم خراباتیانید وجهان را هیچ وپوچ می‌شمارید. یکدسته بزرگی برآنید که باید تنها در بند «اخرت» باشید و باینجهان نپردازید. یکدستهٔ بزرگی میخواهیدتنها « تصفیه نفس» کنید وآنچه را که دیگران در «آفاق » بینند شما در « انفس » بینید. یکدسته بزرگی رشتهٔ کار ها رادر دست مردگانی می‌دانیدوبرآنید که هیچ نکوشید و با «نذر» و«ختم» و«دعا» کارهای خودرا پیش برید. یکدسته بزرگی زندگی را نبرد دانسته برآنید که تنها درپی خوشیهای خود باشید .

ازآنسوی چند گروهی درمیان شمایند که هر یکی برای خود کیش جدایی و راه جدایی و آرمان جدایی میدارند ، و هریکی سود خودرادر گرفتاری‌این کشور می‌شمارند وهمیشه‌آرزومند چنان‌روزی می‌باشند . اینست حال تودهٔ شما .

هلا ایمردم ایران ! گوش باز کنید و بشنوید : چنین توده ای شایای زندگی نیست . گوش باز کنید، وبشنوید : بدانسان که زهر آدمی را کشد ، گلوله مغز را در هم شکند ، بمب سراها را از بیخ کند ، این پراکندگی وچند تیرگی ، واین بیراهی و بی آرمانی نیز یکتوده را خوار و زبون گرداند. گوش باز کنید و بشنوید : مایه بدبختی شما این پراکندگی و بیراهیست. شماخودتان خودرا بدبخت گردانیده‌اید.

☆☆☆

می بینیم برخی نیز امید مندی نموده میگویند : « خدا کریم است » . می گوییم : این نیز از نادانیست . از نادانیست که نکوشید و چشم یاوری ازخدا دارید . مگر خدا تنها ازآن شماست ؟!. آخر چشده که شما نکوشید و رستگار گردید ؟ ! چشده که با صد آلودگی در زندگی فیروز باشید ؟!

این آیین را خدا نهاده که یکمردم چون بیراه وپراکنده باشند خوار و زبون گردند . یکمردم چون آلوده باشند بزیر دست دیگران افتند . چشده که این آیین دربارهٔ شما دیگر گردد ؟!..

میدانم اینسخن از کدام سرچشمه تراویده : شما همیشه خودرا دیندار ومسلمان شمارده و نزد خدا گرامی پنداشته اید ، و بآن کار های بیهوده ای که بنام « عبادت » میکنید ارج بسیار نهاده اید ، و از اینرو همیشه امیدهای بیجابخدا بسته‌وهمیشه چشم نگهداری‌وپشتیبانی ازو داشته اید . ازبس نادانیداین نمیدانید که با این کیشهای‌پراکنده پانزده گانه ، و با این خویهای پست جدا سری و گردنکشی ، شما از بیدین ترین مردمانید ونزد خدا خوار وبی‌ارج می‌باشید . از بس‌نادانید

این‌نمی‌دانید که آنچه شما می‌دارید جزبیدینی نیست . ما بارها معنی دین را باز نموده گفتیم : « دین همه بیکراه در آمدنست »

ای بیخردان اگر شمارا درنزد خدا ارجی‌هست پس این‌خواری از چیست ؟!.. این زیر پا ماندن از کجاست ؟!.. شما به «عبادتهای»خود می‌نازید . بگویید سودش چیست ؟!.. از آن کارهای بیهوده چه نتیجه در دست است ؟!.. میدانم شما چشم پاداش درجهان‌دیگرمیدارید . ولی این نیز گمراهی دیگری از شماست . ما بار ها گفتیم و دیگر بار می گوییم: مردمی که دراینجهان خوارند در آنجهان‌خوارترخواهندبود .



سخن کوتاه می کنم : نه این‌امید مندی بجاست،ونه آن‌نومیدی و گله مندی سزا میباشد . داستان بسیار روشنیست : توده های شرقی گرفتار پراکندگی و بیراهی وبدخیمی اند ، و این گرفتاریهاست که مایه خواری و زبونی آنان گردیده . کنون می باید باین گرفتاریها چاره کرد و توده ها را ازخواری وزبونی رهانید .

ما اگر باین گرفتاریها چاره کنیم هیچ پیش آمدی ما را از پا نخواهد انداخت ، واگر چاره نکنیم خود از پا افتاده‌ایم و جز زبونی وخواری سرنوشتی نخواهیم داشت .

ازاینجاست که ما باندازه دیگران‌بپیش‌آمدها ارج نمیگزاریم، وهمچون آنان بشادی یا دلتنگی بسیار بر نمیخیزیم . امروز تکان بسیار بزرگی درجهانست و دولتهای بزرگی ، همچون انگلیس وروس وآلمان وایتالیا و ژاپون وآمریکا باهم می‌جنگند و دولتهای‌دیگری نیز ، خواه و ناخواه، بآنان پیوسته اند . اینها پیش آمد ها ییست که

تاریخ مانندش را ندیده وهرآیینه درپایان جنگ دیگر گونیهایی در نقشه جهان پدیدار خواهد بود .

ولی‌این پیش‌آمدها هرچه بزرگتراست راستیها ازآن‌بزرگتر می‌باشد وهیچ چیزی درجهان «آیین سپهر» را بهم نخواهد زد .

ما در این زمینه که هستیم و در پی رستگاری توده های شرقی می‌باشیم ارج‌بسیاربآن پیش‌آمدهانتوانیم گزاشت.آنها کشا کشهاییست که توانایان بر سرچیرگی برناتوانان میکنند . پس چسودی ناتوانان را خواهد بود . مایهٔ بدبختی شرقیان ازخودشان ودرمیان خودشانست. پس کشا کشهای‌دیگران چه خواهد هنایید؟!.. من باز بر سر گفتهٔخود رفته می گویم : « یکمردمی باید خود نیك باشند تا پیش روند و از پیش‌آمدها بهره‌جویند» . یکدستهٔمردم‌پراکنده آلوده را ازپیش‌آمد ها چه بهره تواند بود؟ !..

بسیاری شبانه پیرامون رادیو را می گیرند و گوش بآواز آن گوینده زاغ چشم تیز می کنند و سخن پراکنیها که از این شهر و آن شهرمیشود میشنوند، ویکدسته باین گراییده وهواداری مینمایند ویکدسته بآن گراییده پشتیبانی‌نشان میدهند ، وازفیروزی این‌بیگانه و آن بیگانه شادی می‌نمایند ، و کسانی نیز « سیاست دانی» نشان داده گزارشهایی‌بپیش‌آمدها می‌بندند وازپشت سرآنها سودی یا زیانی برای ایران چشم میدارند . اینان نا آگاهانیند که از دریافت راستیها بسیار دور میباشند . اینان نمی‌دانند نیروی توده ازچه چیز برخیزد؟.. یکتوده چگونه ناتوان باشد وازچه راه توانا گردد ؟.. همچون کودکان دربرابرپیش‌آمدها تنها بسهشها (احساسات) بس می کنند، و ازاندیشه

وبکار بردن خرد دوری میگزینند. آنان را این نا آگاهی بس که امید ببیگانگان می‌بندند. این ناآگاهی بس که گرفتاریها و آلودگیهای خودرا بحساب نمی‌آورند.

من دوست نمیدارم همه سخنها را در اینجا بگویم. امروز در سراسر جهان مردمان بدو دسته اند: یکدسته آنانکه با نیروی خود می‌زیند وخودبرسر پایند، ویکدسته آنانکه بانیروی دیگران میزیند و خود برسرپا نیستند. ایندسته که بانیروی خود نمی‌زیند همیشه رشته کارهای آنان دردست دیگران می‌باشد، وچه در زمان جنگ وچه در زمان آسایش هستی آنان از مویی آویخته است. کوتاه سخن آنکه اینان از بهرخود نمی‌زیند و از جهان چشم رستکاری و کامیابی نتوانند داشت و از گله و ناله نیز سودی نتواند بود. تنها یك راه هست و آن اینکه بکوشند و توانا گردند و خود برسر پا ایستند، وآن زمانست که خواهند توانست بدلخواه و کامیابی زندگی بسر دهند. راز داستان اینست و اینرا باید دانست. از پرداختن بسخن پراکنیهای رادیو ها و گوش دادن بگزافه سراییهای این و آن سودی بحال شما نتواند بود. این گفتگو بسیار مغز دار است و می بایست ما گشادتر و باز تر از این سخن رانیم. ولی چون میدان تنگ است باین جمله‌های کوتاه بس کرده فهم آنرا بهوش و بینش خوانندگان باز می گزاریم.



کسانیکه نوشته های مرا از آغاز خوانده اند نیك میدانند که ما این پیش آمدها را پیش بینی می‌نمودیم. یك کس بینایی ازهر کاری پی بنتیجهٔ آن تواند برد. آن جنگ وخونریزی دراروپا و آن ویرانی

و گزند شهرها ، و این گرفتاری ایران و سرگذشت ایرانیان ، هر کدام را درجای خود پیش بینی نموده و آگاهی داده ایم . در سال گذشتهٔ پیمان کمتر شماره ایست که یاد این گرفتاری و سرگذشت نرفته .

کنون در اینجا هم پیش بینی نموده می گوییم : این راهیکه‌ما آغاز کرده ایم راه رهایی شرق است و چون از این راه پیش رویم از گرفتاریها رهیده و ازخواری وزبونی بیرون خواهیم آمد ، و گذشته از اینها جهان را هم از گرفتاریها خواهیم رهانید . ما می‌باید دست‌بهم داده بکوشیم وخدا نیز بما یاریهای‌آشکار خواهد کرد . این چیزیست که من میدانم و میباید بگویم . کسانیکه می‌دانند من در این هشت سال یك سخن بهوس نرانده و یك جمله بگزافه نسروده ام این گفته را از من بآسانی خواهند پذیرفت .

ما در این راه خود گذشته از نیروهای مادی ، ازنیرو های‌ناسترسای نهانی نیز بهره خواهیم جست ، وچون کسانی نمیدانند نیروی ناسترسا چیست درشمارهٔ آینده آنرا باز خواهیم کرد .



کسانی میگویند : این راه دور است . می گوییم دور است ولی یگانه راهست و چاره جز پیش گرفتن آن نمیباشد. شما جز ازاین‌راه چکار توانید کرد ؟!.. از نشستن و بدگفتن و گله کردن و امید باین بیگانه و آن بیگانه بستن ، ویا ناآزموده بجست وخیزهایی برخاستن چسودی دردست باشد ؟!..

شما از راه‌سهش سخن ناسنجیده می گویید و در پی نتیجه هم نیستید ولی‌من از روی بینش و آگاهی می‌نویسم ویك جمله‌ای بسهش

یا بهوس بمیان نمیآورم . من اندیشه هزار سال پس‌ازاین را میکنم .

دوباره میگوییم : شما نگاهی بتوده خود بیندازید و کنون که اندك تکانی در کشور پیدا شده ببینید هر دسته ای در پی چه میباشند و چه آرمانی برای خود میدارند . اینها را دیده و آنگاه نیك‌اندیشید که باچنین مردم‌پراکنده چکار توانید کرد؟! . . شما مگر توانیدآیین سپهر رابهم زنید ؟! .. شما اگر توانید ازیك بیمار بستری ، بی‌هیچ‌چاره و درمانی ، یك پهلوان کشتی گیر پدید آورید خواهید توانست ازیك چنین توده آلوده و پراکنده ای‌هم پیشرفت و فیروزی چشم دارید.

می گویید : این راه دور است، میگوییم : با رفتن نزدیك خواهد بود . چرا نمیروید که نزدیك گردد ؟!.. چرا بزرگی کار را به پیش چشم نمیآورید تا بدانید که برای چنان کار بزرگی راه نزدیکتری نتوانید یافت ؟!..

چه دور و چه نزدیك ، ما جز از این راه را نخواهیم پیمود و بیاری‌خدا آن رابسر خواهیم‌برد. دیگران‌میخواهند دربرابر پیش‌آمد ها کودکانه سهش هایی نمایند و جنبش هایی از خود نشان دهند ، و پس از آن همه چیز را فراموش کرده و گردن بخواری و زبونی گزارده پی کار های خود باشند و یا گناه را بگردن توده انداخته خود را بیگناه نشان دهند . این خواست آنانست. ولی ما میخواهیم بگرفتاری‌وآلودگی از ریشه چاره کنیم‌و تافیروز نگردیم ازپانشینیم. این دو خواست از هم جداست . از اینرو اگر این راه بدیگران دور مینماید ما را نزدیکست . در این راه خواست آفریدگار راهنمای ماست و هیچگاه ما آن را دور نخواهیم شمرد و هیچگاه از آن رو

نخواهیم گردانید .

کسانی میگویند : « پیمان مرام سیاسی دنبال نمیکند ». می گویم : « مرام سیاسی » چیست ؟.. بهتر است آن را روشن گردانید . شما چند تن گرد هم آمدن ، ویك نامی از سوسیال یا دموکرات یا کارگر یا مانند این بروی خود گزاردن ، و چند زمانی رفتن و آمدن و نشستن و برخاستن را ، که هیچ نتیجه ای در پی آنها نخواهد بود ، « سیاست » میشمارید و یکرشته سخنان پوچ و آرزو های دوری را که در یك دفتری نویسید و چاپ کنید و پرا کنده گردانید « مرام سیاسی» میخوانید . بهچنین کارهای بیهوده ای که هیچ سودی نتواند داشت و سراپا زیانست ارج می گزارید و میخواهید ما را نیز بآنها وادارید . در اینجاست که می‌باید گفت : « ما میخواهیم جلو سیلاب‌را گیریم وسیلاب زورآورده میخواهدمارا ازجلوبردارد ». ما میخواهیم شما از این کار های سرسری دست بردارید و بدرد ها و آلودگیهای توده که ما یکایك می‌شماریم پرداخته بکندن ریشه آنها کوشید، و شما برآنید که ما را نیز از کار بازداشته در آن جست و خیز های بیهوده هوسبازانه مارا همپای خود گردانید .

شما می پندارید « سیاست » آنست که کسی پیروی از حزبهای سیاسی اروپا کند و « مرام سیاسی » آنست که از اروپاییان گرفته شود. اینها همه لغزشهای شماست . اینها همه‌از آنست که نمی اندیشید. ازآنست که فهم وخرد خود را بکار نمیاندازید . سخنانی‌را از اینجا و آنجا فرا گرفته وبدل سپارده اید و نمیخواهید از آنها دست بردارید .

شما اگر خرد بکار برید بهترین راه سیاست اینست که پیمان

می پیماید. دوباره میگوییم : این راهیکه ماپیش گرفته ایم برای‌رهایی توده های شرقیست . برای آنست که شرقیان از این گرفتاریهـا و درماندگیها رها گردند . ما را بانام کارنیست ، خواست ما اینست‌واین را از راهش دنبال میکنیم و بیگمان به نتیجه خواهیم رسید.

☆*☆

دیگران ایراد دیگری گرفته‌میگویند : « پیمان از اقتصادیات گفتگو نمیکند»می گوییم: ما درزمینه داراك‌و پیشه و کار که‌شما«اقتصادیات» مینامید ، و همچنین در زمینه « باهمی » که شما « اجتماع » میخوانید ارجدار ترین سخنان را میداریم . ما چنانکه در زمینه دین ، و معنی جهان و زندگانی ، و در باره آدمی و گوهر آدمیگری، استوار ترین سخنان را گفته ایم‌ودرهرچیزی راستی آن‌را پیش آورده ایم‌درزمینه داراك و کار و پیشه وباهمیدن‌آدمیان نیز استوارترین سخنان رامیداریم که چون جایش رسد خواهیم نوشت . ما بـا آیین‌خود دشواریهـای زندگانی را (تا آنجا که‌میتوان) آسان خواهیم گردانید.

ما برآنیم که همیشه والاترین واستوار ترین اندیشه ها را بمیان آوریم . ما اگر پیروی از اروپاییان نمینماییم بـرای آنست که خود سخنان بسیار والاتر از گفته های اروپاییان میداریم .

کسانی که‌راه رستگاری‌را خوانده‌اند میدانند که‌مادو گفتاری در آن (گفتار های ۲۲ و ۲۳) در باره آیین زندگانی نوشته ایم. ما میگوییم: « هر کس باید باندازه شایستگی و کوشش خود اززندگی بهره یابد » . این یك دستور خداییست و ما آن را بکار خواهیم بست‌و در پیرامون آن زندهایی خواهیم نوشت.

بخش یکم تاریخ مشروطه

چاپ‌دوم بخش یکم تاریخ مشروطه که چاپ شدن آن را بار ها آگهی داده بودیم ، در سایهٔ یك جلوگیری از فروش آن دست نگه میداشتیم ، ولی چون کنون را جلوگیر از میان برخاسته بفروش آن آغاز می‌کنیم .

این‌کتاب در زمینهٔ خود بیمانند است . در این بخش گفتگو شده ازحال ایران درآخرهای‌زمان ناصرالدینشاه ، واز چگونگی پیدایش‌اندیشه مشروطه ، پیشرفت کم‌کم این اندیشه ، و ازکوششهاییکه در یکسال و نیم شادروانان بهبهانی وطباطبایی در این راه بکار برده اند ، و سپس پیش آمدهای هشت ماهه زمان مشروطه برشته نوشتن‌کشیده شده .

کتاب در ۴۰۰ صفحه (بهمین اندازه پیمان) ، با حروف نو وریز ، با کاغذ آلمانی خوب (ازهمین کاغذ پیمان) ، با ۸۰ گراور بزرگ و کوچك بپایان رسیده و با جلد زرکوب خوب جلد شده .

چنانکه نوشته بودیم بهای این‌کتاب هرجلدی ۳۰ ریال است . ولی چون در آغاز کار فروش آن را کسانی از هواداران پیمان‌بگردن گرفته اند (که بی آنکه مزدی خواهند در فروش آن‌کمك‌کنند) ، از سوی دیگرکنون را تنگدستی درمیانست ، ازاین تاریخ تا دوماه دیگر (تا نیمه آذرماه) بهای آن ۲۵ ریال خواهد بود .

چون‌کتاب با پول شرکتی بچاپ رسیده وکنون با این بهاییکه فروخته خواهد شد جزسودکمی درمیان نخواهد بود ازاینرو خواهشمندیم کسی‌چشمداشت یك‌نسخه بی پول یا به‌پسادست (نسیه) ندارد .

جایگاه فروش

جایگاه فروش این کتاب درتهران**اول خیابان ناصرخسرو مغازه سهند**(از جانب میدان‌سپه دست‌چپ مغازه دوم ـ مغازه لوازم‌برق فروشی) در تبریز : بازار حاجی سید حسین مغازه آقای اسماعیل صلحی ـ سرای کچه‌چی حجره آقای تقی فروتن .

بخوانندگان پیمان

چنانکه در همین شماره گفته شده راه پیمان همانست که بوده . جهان بهرحالی می‌افتد بیفتد . چاره زبونی ودرماندگی شرقیان همانهاست که ما می‌نویسیم و دنبال می‌کنیم . پیش آمد ها مارا از راه خود باز نخواهد گردانید و ما سخن دیگر نخواهیم کرد .

چیزیکه هست ما نخواهیم توانست درباره پیش آمد های آخر کشور و تکانیکه در میان مردم پدید آمده بیکبار بی یکسو باشیم و ناچاریم‌بنام« ایرانیگری » بآنها‌درآییم و پا درمیان داریم . چیزیکه‌هست ماهیچگاه دستخوش هوسها نگردیم و بیکراهی‌که نتیجه ندارد درنیاییم .

ما می بینیم کسانی باینسو و آنسو میدوند و بهمدیگر مژده داده میگویند : «حالادیگر وقت‌کوشش است» اینان هیچ نمیدانند چه‌کوششی باید بکنند و یکراه روشنی درپیش پای خود نمیدارند . بیشتر اینان کوشش آن را میدانند که گروهی بیش یا کم گرد آیند ، و نامی‌از سوسیال یا دیموگرات یا کارگر یا مانند اینها بروی خود بگزارند ، و دفتری بنام مرامنامه نوشته و یکرشته آرزو های پرتی را در آن گنجانیده بچاپ رسانند ، وچند زمانی بیایند وبروند وبنشینند وبرخیزند ، و بدینسان آتش هوس را فرو نشانند ، وبی هیچ نتیجه ای خودرا کنار کشندوآنگاه‌گناه‌رابگردن‌توده انداخته چنین‌گویند : «خیراینمردم نمیشود». اینست راه کوششی‌که اینان میشناسند .

ما ناگزیریم از این گمراهیها نیز بجلوگیری کوشیم و در این زمینه ها نیز آنچه میدانیم ازگفتن باز نایستیم. اینست از شماره های آینده‌گفتار هایی در این زمینه ها نیز خواهیم داشت .

چون بتازگی در نشستی از هواداران پیمان و دیگران‌که برای گفتگو دراین باره ها برپا شده بود دارنده پیمان‌گفتار درازی زیرعنوان « امروز چه‌باید کرد؟ ..» رانده‌درشماره چهارم آن رابچاپ خواهیم‌رسانید و آن‌گفتار سراپا راستیست وسراپا پاکیست .

ما نمیگوییم نباید کوشید . نمیگوییم نباید دسته ای پدید آورد . میگوییم: باید تقلید ازاروپا و آنگونه حزبسازی های هوسبازانه‌راکنار نهاد ونیازمندیهای امروزی کشور را بدیده گرفت و درپیرامون‌آن راهی اندیشید وبهمراهی همین مردان با خرد وپاکدل بپیشرفت پرداخت .

آن گفتار همهٔ این خواستها را روشن خواهد گردانید وما امید مندیم بزودی همان گفتارنتیجه خودرا بیرون دهد و «آزادگان» پاکدل و غیرتمندی در پیرامون آن بکوششهای ارجداری برخیزند .